



# کوروش و داریوش هخامنشی



محمد باقر رجیبی



www.imketab.ir

عنوان کتاب: کوروش و داریوش هخامنشی

نویسنده: محمد باقر رجبی

طراح جلد: مجدالدین روستا طسوجی

صفحه آرا: مرضیه بهنامی فر

ناشر: موسسه انتشارات کتاب نشر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۲۰۰۰۰ جلد

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۵۱-۱

آدرس: تهران، زرتشت غربی، کوچه کامبیز، نبش طباطبایی رفیعی،

پلاک ۱۸، موسسه انتشارات کتاب نشر، تلفن: ۱۷-۸۸۹۷۸۴۱۴

سرشناسه: رجبی، محمدباقر، ۱۳۴۰  
عنوان و نام پدیدآور: کوروش و داریوش هخامنشی / گردآورنده محمدباقر رجبی.  
مشخصات نشر: تهران: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۸۲ ص.

فروست: ایستگاه مطالعه.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۵۱-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: کوروش هخامنشی، شاه ایران، - ۵۲۹ ق.م.

موضوع: داریوش هخامنشی اول، شاه ایران، ۵۵۰ - ۴۸۵ ق.م.

موضوع: ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸ - ۵۲۹ ق.م.

شناسه افزوده: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۲ ک ۹ / ۳ DSR۲۲۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۲۸۱۳۷

## مقدمه

رهبیر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دبیر کل و مدیران ارشد نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور در اسفندماه ۱۳۸۹ فرمودند:

«نهاد کتابخانه‌های عمومی با کمک سایر دستگاه‌های فرهنگی و اجتماعی کشور، برنامه‌هایی را طراحی نمایند که همه‌ی ایرانیان اهل مطالعه شوند.» طرح «ایستگاه مطالعه» یکی از برنامه‌های نهاد برای عمومی نمودن و ارتقای سرانه‌ی مطالعه مفید در راستای تحقق رهنمودهای مقام معظم رهبری است. «ایستگاه مطالعه» به معنای آوردن کتابخانه به فضای ترددی مردم بوده و قفسه کتابی با پانزده عنوان کتاب مفید، شامل پنج عنوان کتاب کودک و نوجوان و ده عنوان کتاب مخصوص بزرگسالان است.

کتاب‌های کودک و نوجوان عبارت است از یک عنوان مخصوص کودکان پیش دبستانی، یک عنوان ویژه‌ی کودکان سال‌های آغاز دبستان و یک عنوان برای کودکان سال‌های پایانی دبستان می‌شود یک عنوان از این کتاب‌ها نیز مخصوص نوجوانان مقطع راهنمایی و عنوان دیگر خاص نوجوانان مقطع دبیرستان لحاظ شده و کتاب‌های بزرگسالان با موضوعاتی نظیر دین، داستان، شعر، خاطره و طنز، خانواده، تاریخ، اندیشه علوم و فنون، ادبیات و دانستنی‌های عمومی و دو عنوان برای بزرگسالان با تحصیلات کمتر از مقطع راهنمایی در نظر گرفته شده است.

هر فرد می‌تواند با مراجعه به این ایستگاه، کتاب مورد علاقه خود را انتخاب و در محل ایستگاه و یا هر محل دیگری مطالعه کرده و حداکثر پس از پانزده روز به همین ایستگاه یا هر یک از ایستگاه‌های مطالعه در سراسر کشور و یا به یکی از کتابخانه‌های عمومی تحت پوشش نهاد کتابخانه‌های عمومی بازگرداند.

در قسمت پایین هر ایستگاه مطالعه، محلی برای بازگرداندن کتاب‌های مطالعه شده تعبیه شده است؛ که در این محل می‌توانید پیشنهادهای خود را برای اجرای بهتر این طرح ارائه نمایید. همچنین می‌توانید نظرات، پیشنهادهای و انتقادهای خود را به شماره پیامک ۵۰۰۳۳۵۶ (اداره ایستگاه‌های مطالعه) ارسال نمایید. انتظار مجریان طرح از مردم فهیم و فرهنگ‌مدار ایران اسلامی، دقت در حفظ و نگهداری و تحویل به موقع کتاب است.

چنانچه علاقه‌مند به نگهداری کتاب‌ها برای خود باشید می‌توانید بابت هر جلد کتاب مبلغ دو هزار تومان به حساب ۱۲۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر نزد بانک تجارت و ملی در کلیه شعب کشور و یا به شماره کارت ملی ۶۵۸۸ ۹۹۵۱ ۹۹۱۱ ۶۰۳۷ و کارت تجارت ۴۴۹۲ ۹۱۶۶ ۵۳۹۹ ۶۲۷۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر واریز کنید. جهت پرداخت هزینه کتاب با استفاده از تلفن همراه با شماره‌گیری کد #۱۲۳\*۷۲۴\* از طریق صفحه کلید تلفن همراه خود اقدام نمایید.

خبرین عزیز می‌توانند با تامین هزینه یک یا چند ایستگاه مطالعه در طول یک‌سال و یا تامین منابع آن در راستای تقویت و گسترش طرح، مساعدت لازم را مبذول نمایند. شماره تلفن ۸۸۸۰۲۱۹۱ داخلی ۱۱۱ و ۱۱۳ و آدرس اینترنتی [mosharekatha@Iranpl.ir](mailto:mosharekatha@Iranpl.ir) و آدرس: تهران، خیابان فلسطین، پایین تر از بلوار کشاورز، کوچه شهید ذاکری، پلاک ۹ واحد مشارکت‌های نهاد، در خدمت پاسخگویی به سوالات این عزیزان خواهد بود.

از آنجا که بعضی از کتاب‌های این طرح در مسابقات فرهنگی کتابخوانی در سطح ملی ارائه می‌شود، می‌توانید از طریق سایت‌های [www.iranpl.ir](http://www.iranpl.ir) و [www.booki.ir](http://www.booki.ir) اطلاعات تکمیلی را دریافت کنید.

منصور واعظی

دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی



## فهرست مطالب

۷	..... مقدمه
۹	..... تولد کوروش تا قیام بر آستیاگ شاه ماد
۱۱	..... قیام کوروش
۱۴	..... فتح لیدیه
۱۶	..... فتح بابل
۲۰	..... نبرد با سکاها
۲۲	..... قوانین و صفات کوروش
۲۴	..... آیا کوروش همان ذوالقرنین است؟
۲۵	..... داریوش پادشاه ایران زمین
۲۸	..... سرکوب شورش‌ها توسط داریوش
۳۱	..... نبرد داریوش با سکاهاى شرقى و غربى (اروپایى)
۳۵	..... تسخیر قسمتی از خاک هند
۳۶	..... حرکت به سوی مصر و ساخت کانال سوئز
۳۹	..... اصلاحات داریوش در کشور
۴۲	..... نظام اداری
۴۵	..... امکانات جاده‌ای و کاروانسراها
۴۶	..... شوش
۴۷	..... تخت جمشید
۵۰	..... ارتش و سپاه جاویدان
۵۴	..... نظام دادگستری و قضایی
۵۶	..... تعلیم و تربیت
۵۸	..... کشاورزی
۶۰	..... شورش و نا آرامی‌های مستعمرات یونانی
۶۲	..... شکست شورش قبرس

۶۴	..... شکست شورش یوتیه و کاریه
۶۵	..... سقوط میلت
۷۰	..... جنگ اول ایران و یونان
۷۱	..... جنگ در ماراتن
۷۶	..... شورش مصر و فوت داریوش
۷۸	..... شخصیت و خصال داریوش
۸۰	..... منابع و مأخذ



## مقدمه

با گذشت بیش از دو هزار و پانصد سال از آغاز پادشاهی هخامنشی، کراراً شاهد دروغ‌پردازی‌ها و کینه‌ورزی‌های تاریخی غربیان نسبت به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران هستیم. آنان از عظمت گذشته ایران و ضربات سنگینی که از پادشاهان پر عظمت هخامنشی خورده‌اند، هنوز در خشم‌اند و در طول تاریخ، به‌ویژه از اوایل قاجاریه تا پهلوی ناراحتی خود را به طرق مختلف، از طریق ایجاد تفرقه و آشوب داخلی و جنگ‌های متعدد بروز داده‌اند.

استعمارگران غربی خوب به یاد دارند، زمانی را که اجدادشان با ترس و خضوع به تخت جمشید می‌آمدند و مالیات خود را تسلیم پادشاهان ایران زمین کرده و دستورات اداره‌ی ولایاتشان را دریافت کرده و به کشورشان باز می‌گشتند، از این رو در ایام اقتدار خویش و ضعف پادشاهان ایران، چنان به تحریف و تحقیر تاریخ دولت و مردم ایران پرداختند که نمی‌توان کشور دیگری را با آن مقایسه کرد.

غربیان جهت انتقام از ایرانیان، به تدریج آنان را به ضعف کشانده و مقدرات امور کشور را به دست گرفتند تا جایی که حتی پادشاهان ایران را به اشاره خود عزل و نصب می‌نمودند. آنان به ایرانیان بربر می‌گفتند و فضایل و کمالات دینی و فرهنگی و تمدنی ما را غالباً نادیده می‌انگاشتند. این مطلب در اکثر سفرنامه‌های غربیان که در قرون گذشته از ایران دیدار کرده‌اند به خوبی هویداست.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و اعلام انزجار علیه استعمارگران، بار دیگر ایران به عنوان حریف نیرومند و پرتوان در مقابل ایشان قد علم نمود. لذا از همان روزهای نخست پس از انقلاب اسلامی، دشمنان زخم خورده کشور که متوجه عظمت رهبری واحد و قاطع ایران اسلامی شدند و نیروی ایمان ملت و وحدت و اتحاد آنان را مشاهده نمودند، از وحشت به قدرت رسیدن ایرانیان و یادآوری حقارت‌های خود، شروع به شرارت و فتنه‌انگیزی نمودند تا نظام نوپای اسلامی نتواند بر پا ایستاده و بار دهد.

استعمارگران با ایجاد آشوب‌های مسلحانه و نزاع‌های خود ساخته قومی و مذهبی و ترور شخصیت‌های موثر انقلاب توسط گروهک‌های ضد انقلاب، در صدد از میان برداشتن جمهوری اسلامی و بازگشت دوران تحقیر شدند. اما این بار هم مانند گذشته،



با هوشمندی و درایت رهبران انقلاب و اتحاد مردم، نقشه‌های دشمنان نقش بر آب شد. شروع جنگ تحمیلی، ترفند دیگر دشمنان بود تا شاید با عملیات وسیع و سریع نظامی بتوانند کشور را دیگر بار به زانو در آورند. اما جوانان غیور انقلابی و مردم فهیم و نجیب ایران، بار دیگر به دشمنان یاد و خاطره دلآوری‌ها و پامردی‌های پدرانشان را در مقابل غربی‌ها نشان دادند.

دشمن چون از جنگ‌های نظامی به نتیجه‌ای نرسید، به جنگ نرم روی آورد. یکی از ترفندهای آنان تحریف تاریخ است که با بودجه‌های بسیار گزاف و شبکه‌های ماهواره‌ای و ساخت فیلم‌های هالیوودی، سعی در تعویض اسامی تاریخی، از جمله خلیج فارس و تخریب چهره رجال و دولتمردان خدوم دارند تا بدین وسیله هم مرهمی بر قلب سوخته و شکست خورده خود بگذارند و هم به دیگران القا کنند که روایات تاریخی مبنی بر انتقال ارمغان فرهنگ و تمدن و نوع دوستی و پاکی و آزادی ایرانیان به غرب، دروغی بیش نیست و ایرانیان فرزندان همان پادشاهان ظالم هستند و ما نیز وارثان افرادی چون اسکندریم.

فیلم‌های سینمایی تولید شده غربی در ضدیت با خشایارشا و نشان دادن چهره‌ای کریه از او و ارتش ایران، و داستان‌پردازی از خشونت ایرانیان و در مقابل، شرافت و مردانگی و ایستادگی یونانیان، نشان از همین حرکات کینه‌توزانه آنان است.

مورخان و دانشمندان غربی تاکنون، روایت صحیحی از آن دوران به دست نداده‌اند و اگر از عظمت و قدرت نظامی ایرانیان باستان سخن گفته‌اند، به این جهت است که نشان دهند ارتش‌های یونانیان و رومیان چه حکومت با عظمتی را در هم شکسته‌اند.

با هجوم اسکندرمقدونی به ایران و به دستور وی، تمام اسناد اداری و حکومتی و کتب گرانقدر و حتی قسمتی از اوستا سوزانده و یا به یونان برده شد و بقیه نیز در دوران حکومت جانشینانش (سلوکیان) از میان رفت و لذا هیچ مدرکی از آن دوران باقی نماند. از این رو تاریخ ایران عمدتاً بر اساس منابع و روایات یونانی و رومی نوشته شده است.

فتوحات اسکندر که با کشتار و خونریزی فراوان توأم بوده، سال‌هاست که به عنوان حماسه‌ای بزرگ و قهرمانانه جزو متون درسی دانش‌آموزان و دانشجویان غربی قرار دارد. آنان در این روایات تحریف شده تاریخی، ذکری از بزرگواری‌های کوروش و داریوش نمی‌کنند و اگر یادی از کوروش هم شود، تنها به دلیل آزادسازی قوم یهود توسط اوست. لذا بر آن شدیم تا با ذکر مختصری از قهرمانی‌ها و دلآوری‌ها و خدمات و زحمات کوروش و داریوش در عظمت بخشیدن به تمدن ایران هخامنشی و حتی بشری، دوستداران و جوانان کشور را با تاریخ و تمدن گذشته خود بیشتر آشنا کنیم تا اجازه ندهند چهره فرهنگی و تمدنی ایران به دست غربیان تحریف و تخریب گردد.





## تولد کوروش تا قیام بر آستیاگ شاه ماد

دوران تولد کوروش مصادف با پادشاهی پدر بزرگ مادری وی آستیاگ بود. آستیاگ که بعد از پدر به پادشاهی ماد رسیده بود، عزم و تدبیر پدر خود هوشتره را نداشت. وی در عرض سلطنت سی و پنج ساله خود که با صلح و عیش و عشرت همراه بود، تبدیل به فردی خون‌ریز و ظالم گردید. ثروت و تجمل فوق‌العاده‌ای که از فتوحات سریع پدرش عاید وی شده بود، او را برآن داشت که اوقاتش را در آرایش صورت و لباس و قسمت بیشترش را در شکار و تفریح صرف نماید. دیگر درباریان و جنگجویان نیز به تقلید از پادشاهان خود غرق در تجمل‌پرستی و خوش‌گذرانی شدند. به گفته هرودوت، آستیاگ شبی در خواب دخترش ماندا را دید که به جای فرزند درخت انگوری به دنیا آورده که شاخ و برگ آن سرتاسر خاک آسیا را در بر گرفته است. وی با وحشت تمام تصمیم به قتل نوزاد گرفت و آن ماموریت را به هارپاگ وزیر خود سپرد. هارپاگ چون از عهده این عمل وحشتناک برنیامد، قتل نوزاد را به میترادات (مهرداد) یکی از چوپان‌های شاهی سپرد. وی به چوپان تاکید کرد که این عمل دستور اکید شاه است و در صورت تخلف از این امر جان خود را از دست خواهد داد. همسر چوپان نیز در همان روز وضع حمل کرده و نوزادی مرده به دنیا آورده بود. چون میترادات با نوزاد وارد منزل گردید و موضوع را به اطلاع همسر خود رسانید، وی با گریه و التماس از چوپان درخواست نمود که طفل را نکشد.

میترادات به او گفت اگر از این دستور سرپیچی نمایم به شدیدترین مجازات‌ها گرفتار خواهیم شد. زن به او گفت امروز فرزند ما مرده به دنیا آمد و تو می‌توانی آن طفل مرده را به جای او به بیابان برده و جسدش را به ماموران هارپاگ نشان دهی و این پسر زیبا را برای خود نگه داری. چوپان این نظر را پسندید و نزد هارپاگ رفته و اجرای ماموریت را به وی اطلاع داد. هارپاگ نیز دستور داد افرادی جهت انتقال جسد طفل اعزام کردند و آن را در مقبره شاهی دفن نمایند.



کوروش به این نحو از مرگ نجات یافت و نزد چوپان و همسرش به زندگی آمد. او کودکی باهوش بود و هر سوالی را به دقت و با فراست جواب می‌داد، کلامش حاکی از نوعی سادگی و بی‌آلایشی بود و اغلب اطرافیان دوست داشتند وی را در صحبت و گفتگو مشاهده کنند تا در سکوت و خاموشی. او به هنگام تمرین‌های ورزشی، از قبیل سوارکاری و تیراندازی و غیره از کودکان هم سن و سال خود برتر بود، اما به جهت آنکه دوستان خود را از قدرت خود ناراحت نکند با آنان مسابقه نمی‌داد، چون به سن ده سالگی رسید، هم بازی امیر زادگان شد. روزی در موقع بازی، نوجوانان شاهی برای خود انتخاب کردند. در این بازی کوروش شاه شد و شروع به آرایش نیروهایش نمود. در حین بازی یکی از دوستانش که پسر آرتم بارس مادی بود، از دستوراتش سرپیچی کرد. کوروش نیز دستور مجازات شدید او را داد. پسر مجازات شده، بعد از خلاصی به پدر خود شکایت کوروش را کرد. پدر به همراه فرزند به نزد شاه رفته و ماجرا را به اطلاع وی رسانید.

شاه کوروش را احضار نمود و گفت: تو چگونه جرات کردی با فرزند کسی که بعد از من نفر دوم حکومت است چنین کنی؟ کوروش پاسخ داد: آنان مرا به شاهی انتخاب کردند و مجازات کسی که از دستور شاه سرپیچی کند همین است. چون شاه در چهره کوروش دقت کرد، او را با خودش از هر حیث شبیه یافت. بنابراین بعد از تحقیق کاملی که نمود بر او روشن گردید، این چوپان‌زاده کسی نیست جز فرزند دخترش. شاه با اطلاع از اجرا نشدن قتل کوروش به دست هارپاگ دستور داد فرزند وی را کشته و از گوشت آن غذا نمایند و به پدر او بخورانند. هارپاگ بعد از این ماجرا کینه شاه را به دل گرفت و در انتظار انتقام به سر برد.

آستیگ بعد از این واقعه مغ‌ها را خواسته و ماجرا را به اطلاع آنان رسانید و عقیده مغ‌ها را در این مسئله جویا شد. آنان نیز اعلام کردند چون این جوان با وجود حکم اعدام که قبلاً درباره‌اش صادر کرده بودی هنوز زنده است، معلوم می‌شود خداوند حامی و پشتیبان او بوده و باید بدگمانی و نگرانی را درباره وی از ذهن خود دور نماییم و خوابی که دیده بودی واقع شده است، زیرا او را به شاهی انتخاب کرده‌اند و دیگر خطری برای تو نیست. ولی بهتر است او را به پارس بفرستی. آستیگ این رای را پذیرفت و کوروش را به پارس فرستاد.

کوروش در پارس در دربار پدرش کمبوجیه که پادشاه پارس و دست‌نشانده ماد بود،



بزرگ شد. وی در ابتدا در فکر شورانیدن پارسیان بر مادها نبود، اما با مکاتبات فراوان ناراضیان شاه و مخصوصاً هارپاگ به وی این اقدام را عملی گردانید.

## قیام کوروش:

شورش طوایف پارس و طغیان کوروش، از دودمان هخامنش، آستیگ را به وحشت انداخت. وی به همین جهت شروع به بسیج نیرو نمود و فرماندهی نیروهای خود را به هارپاگ سپرد. جنگ‌های خونینی بین دو طرف در گرفت و مدت سه سال ادامه پیدا کرد. در نهایت سپاه ماد به فرماندهی هارپاگ وزیر داغ‌دیده آستیگ در حوالی پاسارگاد پارس، از دستور پادشاه خود سر پیچی نموده و به طرف کوروش روانه شدند و آستیگ را نیز به اسارت گرفته و تحویل کوروش دادند.

کوروش آستیگ را مورد لطف و نوازش قرار داد و از کشتن وی صرف نظر کرد. با پایان یافتن نبرد، سپاه پارسیان پیروزمندانه وارد اکباتان (همدان) پایتخت ماد شدند. چون خبر سقوط پادشاهی ماد و به سلطنت رسیدن کوروش به کرزوس پادشاه لیدیه و متحد آستیگ رسید، وی به علت دوستی و خویشاوندی با پادشاه ماد، از این اتفاق خشمگین شد. او از یک سو پارسیان را در حد و اندازه پادشاهی و دست یافتن به سلطنت ماد نمی‌دانست و از سوی دیگر متحد و دوست خود را شکست خورده می‌دید. از نگاه دیگر وی، معلوم نبود که شاه جوان پارسی با وی و کشورش چگونه برخورد نماید. از آنجا که قوم پارسی تا آن هنگام دارای اسم و رسم مشهوری نبود و ملل دیگر با آنان ارتباط چندانی نداشتند، مانند سکاها و دیگر اقوام متجاوز دیده می‌شدند. لذا کرزوس تصمیم گرفت قبل از آن که این شاه جوان قدرت کاملی بر هم زند، او و سلطنتش را نابود نماید. کوروش نیز به جهت اتحاد کرزوس با آستیگ و حملات پراکنده آنان به ایران در جهت تنبیه لیدیان برآمده و زمینه جنگ فراهم گردید.

**نبرد لیدیه:** شاه جوان پارس بعد از تأمین غلبه بر ماد و پارس و اطمینان از جانب مرزهای شرقی فلات، لشکرکشی به آسیای صغیر را که در آنجا کرزوس، پادشاه جدید لیدیه، به خیال تجاوز از حدود مرزهای عهد هوخشتره افتاده بود، ضروری یافت. در آن هنگام هیچ ملتی در آسیا نبود که با شهامت‌تر و شجاع‌تر از ملت لیدیه باشد، شیوه جنگ کردن ایشان در حال سوار کاری با اسب بود. نیزه‌های بلند با خود داشتند و در سوار کاری



بسیار ماهر بودند. کرزوس تصمیم گرفت که نگذارد رقیب تازه نفس قوی گردد. وی با کمک سپاهیان اجیر یونانی و پادشاه بابل و آماسیس فرعون مصر و سربازان از تراکیه در نظر داشت حمله سریع و نابود کننده‌ای را علیه کوروش آغاز نماید. کرزوس هدایای فراوانی به سوی مصر و بابل و اسپارت‌ها روانه ساخت تا آنان را هر چه بیشتر به سوی خود علیه کوروش جذب نماید و لشکریان آنها را در نبرد با خود همراه کند.

این متحدان قدرت گرفتن کوروش را ضد خود می‌دانستند و از آن وحشت داشتند و مایل به مقابله با پارسیان بودند. آنها به نمایندگان لیدیه اعلام نمودند که در سال آینده به کمک کرزوس خواهند آمد و با همکاری یکدیگر دشمن مشترک را نابود می‌نمایند. در همان ایام یکی از نمایندگان لیدیه که به عنوان مامور بسیج نیرو بر علیه پارسیان به طرف یونان اعزام گردیده بود، متواری گشت و نزد کوروش آمد و او را از اقدامات دولت لیدی باخبر نمود.

با افشای طرح و برنامه‌های کرزوس و متحدان وی، کوروش درنگ را جایز ندانست و قبل از هرگونه آرایش و اقدامی از طرف لیدیان و متحدان او آماده کارزار با آنان گردید. او بعد از تهیه سپاهی دل‌آور و جنگ آزموده به مقصد مقابله با دشمن حرکت نمود. کرزوس نیز با سواره نظام معروف و جنگ‌آور خود و شمار زیادی از مزدوران جنگی به طرف ایران حمله‌ور گردید. او از رودخانه هالیس که حد مرزی لیدیه و ماد بود به کمک مهندسان یونانی که مسیر آب را تغییر داده و سطح آب را پایین آورده بودند، عبور کرد و وارد کاپادوکیه گردید.

وی با ورود به این شهر دستور غارت اهالی را داد و مردم آن را برده خود ساخت. سپاه لیدی به پیشروی ادامه داد تا در تیبریوم پایتخت قدیم دولت میت‌ها با سپاه ایران مواجه شد. نبرد شدیدی بین دو طرف درگرفت. دو سپاه در جنگ پافشاری زیادی از خود نشان دادند و تلفات فراوانی به آنان وارد گردید. با تاریک شدن هوا هر دو طرف دست از جنگ کشیدند. کرزوس در آن شب چون متوجه تعداد نیروهای کوروش شد و خود را در مرحله ضعف دید، به سوی سارد عقب نشینی کرد. او در این اندیشه بود که با توجه به فصل زمستان و کمبود آذوقه و دیگر مشکلات ناشی از آن، و وجود متحد او دولت بابل در پشت سپاه ایران، کوروش نیز عقب نشینی می‌کند و اقدام به تعقیب وی نمی‌کند و آنان می‌توانند بعد از فصل زمستان و رسیدن نیروهای متحد خود کار دشمن را یکسره نمایند.



کرزوس از سارد نمایندگانی را به سوی بابل و مصر و اسپارت فرستاد و از آنها درخواست نمود که وی را در مقابل دشمن تنها نگذارند و بعد از فصل زمستان سریعاً به لیدیه بیایند. او همچنین سپاهیان مزدور را جهت وارد نکردن خسارت به شهر سارد مرخص نمود و در انتظار رسیدن موعد مورد نظر به سر برد. کوروش چون از عقب نشینی و برنامه‌های کرزوس مطلع شد، با اعزام نمایندگانی به بابل با آنان وارد مذاکره گردید و نبونید پادشاه آن کشور را به صلح دعوت نمود.

نبونید این دعوت را پذیرفت و چون کوروش از جبهه پشت سر خود مطمئن گردید سریعاً به طرف لیدیه و شهر سارد حمله‌ور شد. با رسیدن خبر حمله سپاه ایران به کرزوس وی به شدت وحشت زده و متعجب گردید. او انتظار حمله کوروش در فصل زمستان را نداشت و چون نیروهای اجبر شده جنگی خود را مرخص نموده و قوای کمکی او هم چند ماه دیگر به او ملحق می‌شد، در تنگنای شدید قرار گرفت.

کرزوس چاره‌ای نداشت جز آنکه با همان سواره نظام قدرتمند و ماهر ولی اندک خود، به مقابله با کوروش برود. او جلگه‌های صاف و هموار سارد را جهت عملیات سواره نظام خود در نظر گرفت. این سواره نظام در جهان آن روز بی نظیر و شکست ناپذیر بود و هر سپاه و لشکری نیروی مقابله با آن را نداشت.

کوروش با مشاهده کرزوس و سواره نظام معروف او از نبوغ نظامی خود استفاده کرد. او می‌دانست این سواره نظام مشکلات بسیار جدی برای سپاه او به وجود خواهد آورد و باید آرایش آنان بر هم زده شود.

لذا سریعاً دستور داد تا شترهای مستقر در اردو را که در صفوف عقب بودند به خط اول نبرد بیاورند و هجوم و حمله اولیه با شتران صورت گیرد. با شروع حمله، اسبان لیدیان با مشاهده‌ی شتران وحشت زده، رَم کردند و سواران خود را به زمین زدند. سواره نظام لیدی هم چاره‌ای نداشتند جز آنکه پیاده نبرد کنند. آنها با وجود مقاومت سرسختانه در جنگ، چون قدرت مقابله با نیروهای کوروش را در خود ندیدند، مجبور به فرار و عقب‌نشینی به سارد شدند. کرزوس درهای قلعه سارد را بسته و از ورود قوای ایران به شهر جلوگیری کردند.

به دستور کوروش شهر در محاصره قرار گرفت. از سویی کرزوس نمایندگانی به سوی متحدان خود اعزام نمود و از آنان درخواست کمک فوری کرد. کوروش جوانب کار را



سنجید و متوجه استحکام قوی قلعه سارد گردید. وی اطمینان حاصل کرد که فتح این شهر با وجود محافظان سرسخت و موانع بسیار زیاد، کاری بسیار دشوار خواهد بود. این شهر از هر طرف دیوار قطور و محکمی داشت، اما در یک قسمت این دیوار که به کوهی می‌رسید به دلیل شیب تند، مانعی وجود نداشت. بعد از چند روز محاصره شهر، کوروش در جمع سپاهیان حاضر شد و اعلام کرد اول کسی که وارد شهر شود و راه را برای دیگران باز نماید، از سوی او پاداش بزرگی خواهد گرفت.

در همان روز یکی از دیده‌بانان کوروش متوجه شد، کلاه خود سربازی لیدیایی از بالای دیوار به پایین افتاد و سرباز به راحتی بیرون آمد و بعد از برداشتن کلاه به داخل شهر رفت. وی فرماندهان خود را از این موضوع آگاه کرد و آنان بعد از تحقیقات کامل متوجه شدند که آن منطقه راه ورود به شهر می‌باشد. بعد از آگاهی و اطمینان کوروش از یافتن راه، دستور حمله سریع به شهر از سوی او صادر شد و شهر با یک حمله غافلگیر کننده به تصرف قوای ایران درآمد. در این حمله کرزوس اسیر و دست بسته نزد کوروش آورده شد. شاه جوان پارسی دستور داد وی را از زنجیرها باز نمایند و او را مورد لطف و محبت خود قرار داد.

## فتح لیدیه

فتح لیدیه سرآغاز پیروزی‌های کوروش به حساب می‌آمد و چون این کشور قدرتمندترین دولت آن دوران بود و مغلوب سپاه ایران گردید، تسخیر مناطق دیگر برای کوروش کاری سهل و آسان می‌نمود. لذا به دستور شاه پارس دیگر مناطق و مستعمرات لیدیه نیز به تصرف سپاه ایران درآمد و حدود ایران به مستعمرات یونانی در آسیای صغیر رسید. با آرامش خاطر کوروش از فتح لیدیه، وی جهت سر و سامان دادن به امور مشرق، به همراه کرزوس عازم ایران شد، کرزوس دومین پادشاهی بود که کوروش از سلطنت خلع می‌کرد. او یکی از اهالی لیدی به نام پاک تیاس را به حکومت آن کشور برگزید، اما وی همین که از غیبت کوروش مطمئن شد با متحد کردن مردم به طغیان علیه شاه ایران برخاست و حاکم ایرانی مستقر در سارد را در قلعه آن شهر به محاصره خود درآورد. خبر این خیانت و شورش در راه به کوروش رسید و او مازارس مادی را که یکی از سرداران سپاه ایران بود با لشکری جهت سرکوب پاک تیاس به سارد روانه کرد.



مازارس چون به شهر وارد شد متوجه گردید، پاک تیاس متواری شده و با یاران خود به مستعمرات یونانی پناه برده است. وی طی پیامی برای اهالی آن مناطق با تهدید و تشویق از آنان خواست تا پاک تیاس را تحویل دهند. اهالی مزبور نیز در مقابل گرفتن ناحیه‌ای که مورد نظرشان بود، پاک تیاس را به سردار کوروش تحویل دادند. مازارس نیز پاک تیاس و همراهان وی را به علت خیانت و عهد شکنی به شدت مجازات نمود. این سردار بعد از اجرای دستورات کوروش به فتح دیگر مناطق مستعمرات یونانی پرداخت و به فتوحات جالبی دست یافت، اما در همان ایام فوت کرد و هارپاگ مادی ادامه کار وی را در دست گرفت. هارپاگ نیز مناطق وسیعی را تصرف نمود. در همان ایام نمایندگان یونانی‌های آسیا به نزد هارپاگ آمده تا با کوروش عهد و پیمان منعقد نمایند. آنان قبلاً از اتحاد با کوروش علیه لیدیه سر باز زده بودند و چون از قدرت گرفتن کوروش با خبر شده بودند، درصدد صلح و اتحاد با وی برآمدند. لذا هارپاگ با یادآوری گذشته آنها گفت: اگر اتحاد و دوستی با پارسیان را می‌خواهید باید مانند بندگان مطیع شوید، نمایندگان یونانی نیز چون از به خطر افتادن دیگر هم‌نژادان خود توسط قوای ایران وحشت کرده بودند و راضی به حقارت و بندگی نبودند، سفرایی به نزد کوروش فرستادند و ضمن اعتراض به وی گفتند ما راضی نیستیم که با هم‌نژادان ما مانند بندگان رفتار کنی. کوروش در جواب آنان که قبلاً عهد شکنی کرده و اتحاد او را با خود رد کرده بودند و در حال حاضر نیز از موضع قدرت گفتگو می‌کنند، گفت: مردانگی شما را وقتی خواهیم سنجید که یکی از بندگانم را به تسخیر یونان بفرستم.

با فتوحات سرداران کوروش و وسعت گرفتن شاهنشاهی هخامنشی، کوروش آسیای صغیر را به دو بخش بزرگ تقسیم کرد و هر قسمت را به حاکمی سپرد. بخش اول شامل ایالات کاپادوکیه و فریگیه و بخش دوم لیدیه و توابع آن بود.

شهرهای مزبور هر کدام گرامتی از بابت جنگ می‌پرداختند و متعهد شدند در صورت نیاز پارسیان سپاه کمکی و کشتی جنگی به مناطق مورد نظر آنان ارسال نمایند. کوروش بنا بر ضرورت، مجازات بابل و مصر را که علیه او با لیدیه متحد شده بودند در دستور کار خود قرار داد. وی در مدت شش سال که بین فتح لیدیه تا فتح بابل گذشت، اغلب در نواحی شرقی ایران مشغول زد و خورد با سکاها و طوایف باختر بود.



## فتح بابل

کوروش بعد از فراغت از اوضاع کشور، سپاهی فراوان و مجهز به قصد فتح بابل تهیه نمود. در بابل مردم و اکثر رؤسای آنها از پادشاه خود ناراضی بودند. کاهنان آن کشور نیز به جهت بی حرمتی نبونید به مردوک، خدای بابل، از او به شدت ناراضی بودند. وی امور کشور را به پسرش سپرده و اوقات خود را صرف خوش گذرانی می نمود. مقامات و سرداران او هم به تقلید از پادشاه خود از امور کشور غافل گشته و به جمع آوری ثروت و عیش و نوش پرداخته و چون بابل کشوری حاصلخیز و ثروتمند بود، پادشاه و اطرافیان وی هیچ نگرانی خاصی نداشتند. به این نحو نبونید از نظر مردم کشورش به فردی نفرت انگیز تبدیل شد. کوروش بعد از تکمیل لشکریان و تجهیز کامل آنان روانه بابل گردید. چون به نزدیک بابل رسید، گروهی را جهت شناسایی و چگونگی استحکامات شهر اعزام نمود. ماموران بعد از شناسایی، نزد کوروش آمده و از دیوارهای محکم و استحکامات شدید شهر خبر دادند.

کوروش سرداران سپاه و متحدین خود را جمع کرد و به آنان گفت: با این استحکامات و دیوارهای قطور بلند، گرفتن شهر با حمله محال است، ولی با توجه به تعداد زیاد سپاه دشمن و حضور مردم در شهر، ما با محاصره می توانیم آنان را به تنگنا درآوریم. کوروش بعد از این سخنان دستور محاصره را صادر نمود و فرمان داد خندق‌هایی گرد شهر کنده شود تا آب رود فرات را در وقت مقرر به آن سو هدایت نمایند. وی قلعه‌هایی جهت دیده‌بانی در نقاط مختلف دیوار شهر ایجاد نمود و سپاهیان خود را نسبت به آرایش جنگی و محاصره کامل توجیه کرد.

از سویی بابلیان چون آذوقه بیش از بیست سال خود را ذخیره کرده بودند، عملیات محاصره کوروش را به تمسخر گرفتند. کوروش در انتظار ماند تا روزی که خندق‌ها به پایان رسید. در همان ایام به کوروش خبر رسید که در همین روزها عید بابلی فرا می‌رسد و تمامی اهالی بابل در آن شب به خوردن شراب و عیش و نوش مشغولند. بنابراین در روز مقرر، به فرمان کوروش آب رودخانه به خندق‌ها سرازیر گردید و سطح آب که از





وسط شهر می گذشت و سنگری طبیعی برای بابلیان محسوب می شد به قدری پایین آمد که رودخانه قابل عبور شد. سپس به فرمان کوروش پیاده و سواره ها داخل رود شدند تا از حرکت و ورود به شهر اطمینان حاصل نمایند. بعد از تأیید گروه پیشرو، کوروش فرماندهان پیاده و سواره نظام را جمع کرد و به آنان گفت: همزمان این راه ما را به داخل شهر هدایت خواهد کرد. با قدرت و محکم و استوار داخل شوید و فراموش نکنید که دشمن مقابل ما همان افرادی هستند که در زمان هوشیاری خود آماده مقابله با ما بودند و در حال حاضر مست و در خواب هستند. ترس به خود راه ندهید، بروید تجهیزات خود را بردارید، به یاری خداوند، من رهبری شما را در دست دارم.

کوروش به فردی که راه قصر را می شناخت گفت: چون تو راه را می دانی به محض ورود مرا به قصر راهنمایی نما. سپاه ایران حرکت نمود و وارد شهر شد و با مشاهده سربازان پراکنده آنان را به خاک انداختند. سربازان و دیگر مردمی که در شهر پراکنده بودند، چون از حضور ایرانیان در شهر آگاه شدند، همگی متواری شده و به منزل خود پناه بردند. در این بین تعدادی از سپاه کوروش به قصر رسید و با جنگی مختصر، نگهبانان آن مکان را کشته و به پادشاه که با حالت مستی شمشیری در دست داشت، رسیدند. آنها بلافاصله پادشاه و همراهان وی را اسیر کرده و نزد کوروش آوردند. شاه ایران نبونید را مورد محبت قرار داد و او را تحقیر نکرد. به هنگام حمله به بابل سپاه ایران با مقاومت چندانی روبرو نشد و به جز در نبردی که با بلشصر در آغاز روی داد و منجر به کشته شدن وی گردید، نبرد خونینی واقع نشد. کوروش دستور داد: جارچیان به زبان سریانی در همه کوچه ها و خیابان ها اعلام نمایند که همه اهالی شهر باید در خانه های خود بمانند و هر کس بیرون آید، مجازات خواهد شد. صبح روز بعد پادگان بابل متوجه سقوط شهر گردید و مجبور به تسلیم و اطاعت از کوروش شد. با بازگشت نظم و آرامش به شهر، کوروش دستور بیرون آمدن مردم از خانه هایشان را داد و اعلام کرد که آنان کشتگان خود را دفن نمایند و اسلحه هایشان را تحویل دهند. کوروش به سپاهیان خود دستور داد شهر را از هر گونه آسیبی حفظ کنند و کسی را بی جهت به قتل نرسانند. وی هنگام ورود به شهر خود را فاتح و شاه پارس معرفی نکرد، بلکه پادشاه بابل خواند. او اسیران یهود را نیز که از دوران بخت النصر پادشاه سابق، در آنجا به سر می بردند، آزاد نمود. با فتح بابل کوروش پادشاه تمامی قلمرو آشور و بابل گردید.



او بعد از آن به معبد بابلیان رفت و ضمن احترام به تندیس‌های آنان از روحانیون شهر دلجویی نمود و با آنان ملاطفت نمود. سپس در جمع سرداران و سپاهیان خود رفته و هدایای فراوانی به آنان داد که در جنگ بیش از همه تلاش کرده و از همه شجاع‌تر بودند. وی به تمامی سپاه به مقدار تلاش‌شان سهم داد. بعد از تقسیم‌غنائیم بین سپاهیان به دستور شاه ایران، بابلی‌ها به کار زراعت خود پرداخته و سهم مالیات آنان نیز معین شد. و امور بابل به حال عادی خود بازگشت.

هرودوت درباره بابل و بابلیان می‌نویسد: اما اینکه ثروت بابل به چه اندازه بوده، من نمی‌توانم با مثل‌های ذیل این مطلب را بنمایم. تمامی ممالکی که تحت تسلط شاه بزرگ است (کوروش)، از حیث نگهداری دربار و قشون او به قسمت‌هایی تقسیم شده و علاوه بر آن مالیات‌هایی هم دریافت می‌شود. از دوازده مال سال، مخارج چهار ماه را تنها بابل می‌دهد و هشت ماه دیگر را تمام آسیا.

بنابراین مملکت بابل از حیث ثروت معادل یک ثلث تمام آسیاست. بعد از فتح بابل، سوریه، فینیقیه و فلسطین هم که جزء ولایات بابل بودند به قلمرو کوروش تعلق گرفت. فینیقی‌ها ملتی بودند سامی نژاد که از عربستان بیرون آمده بودند و بعدها بین دریای مغرب و جبل لبنان مستقر گشتند. خود آنها اظهار می‌کردند که وطن اصلی‌شان سواحل خلیج فارس بوده است.

مستعمرات و تجارت‌خانه‌های فینیقی در تمام عالم قدیم پراکنده بود. آنها از طرف غرب، تا جزایر بریتانیا و از طرف شرق تا نزدیکی هند و چین تجارت می‌کردند. آنان دریانوردان بسیار ماهری بودند و تنها رقیب دریانوردی‌شان تا حدی یونانیان بودند. اختراع رنگ ارغوانی و اختراع شیشه و حروف الفبا را به آنان نسبت داده‌اند. با فتح فینیقیه توسط ایران در زمان کوروش، گذشته از مزیت‌های به دست آمده از آن کشور، تمام کشتی‌های فینیقی به نیروی دریایی ایران ملحق گردید. در آن ایام هخامنشیان نیروی دریایی اندکی در اختیار داشتند و با اضافه شدن کشتی‌ها و دریانوردان فینیقیه، قدرت نیروی دریایی ایران فوق‌العاده بالا رفت. کوروش با فینیقیان به مدارا و ملایمت رفتار می‌نمود. شهر صیدا که از بخت‌النصر دوم آسیب زیادی دیده بود و دیگر امیری نداشت، بازسازی گردید و دارای حکمران از طرف ایران شد. شهر صور هم حفظ شده و بنا به طرح کوروش جهت متحد نشدن فینیقیان با هم و احتمال شورش از طرف آنان، برای



هر کدام از شهرها حکمران جداگانه‌ای از خود فینیقی‌ها تعیین گردید. با تکمیل برنامه‌های کوروش در آن مناطق، وی جهت حمله به مصر که در واقعه تسخیر لیدیه ضد وی متحد شده بود، آماده گردید. اما به علت شرارت‌های سکاها که از غیبت او استفاده کردند و به قلمرو شرقی کشور تعرض کرده بودند، به ایران بازگشت و پسرش کمبوجیه را به عنوان پادشاه بابل در آن جا مستقر نمود. هرودوت درباره سکاها می‌نویسد: سکاها اقوامی خشن و نیمه وحشی بودند، آنان سواره و پیاده نبرد می‌کردند و اسلحه‌شان تیر و کمان و نیزه بود و گاهی تبر هم همراه می‌آوردند. آنان از زنانشان به صورت اشتراکی استفاده می‌کردند. حد زندگانی نزد آنها معین نیست، ولی اگر کسی خیلی پیر شود تمام نزدیکانش جمع شده، او را می‌کشند و گوشت بدنش را پخته و می‌خورند و اگر کسی از مرضی بمیرد، او را دفن می‌نمایند و تأسف می‌خورند که این شخص مرد و کشته نشد.

سکاها کشاورزی نمی‌کردند و غذای آنها گوشت حیوانات و ماهی بود که از سیحون به دست می‌آوردند. نوشیدنی آنان نیز شیر بود و نوشیدنی دیگری نمی‌شناختند. این قوم وحشی یک مزاحمت طولانی مدت از قبل از کوروش تا بعد از وی برای دولت هخامنشی داشت.



## نبرد با سکاها

کوروش با حملات سریع و قدرتمند خود به دفع شرارت‌های سکاها پرداخت. او طی زد و خوردهایی با این بیابان گردان، به قولی تا حوالی سیحون و مرزهای هند پیش رفت. او اکثر سران این طوایف را مطیع خود ساخت و تا پاکسازی همه آنان به نبرد ادامه داد. کوروش آماده نبرد با سکاها شد که بیوه پادشاه سابق آنان زمام امور را در دست داشت. با ورود کوروش و سپاهیانش به منطقه استقرار سکاها، نبرد خونینی بین طرفین صورت گرفت و در این زد و خورد پسر ملکه کشته شد. چون ملکه از این موضوع با خبر گردید با همه سپاهیان خود به کوروش حمله نمود. نقل است: این شدیدترین جنگ کوروش بوده است. در شروع جنگ، هر دو طرف اقدام به تیراندازی نمودند تا تیرهایشان تمام شد. سپس به هم نزدیک شده و با نیزه و شمشیر جنگیدند و هر دو طرف به سختی مقاومت کردند. در این بین زخمی به کوروش وارد شد و بر اثر آن پادشاه ایران کشته شد. این ملکه خون‌خوار وحشی دستور داد سر از تن کوروش جدا نمایند و در طشت خون قرار دهند تا تسلی خاطرش شود. روایت دیگر در مورد این جنگ به این نحو است که: کوروش در جنگ شدید با سکاها وارد شد. سواره نظام ایرانی حمله کرد و سکاها آنان را فریب داده و به کمین‌گاه کشاندند و با فیل‌های خود محاصره کردند. در این بین زوبینی به ران کوروش برخورد کرد و وی از اسب به زیر افتاد. او را بلند کرده و به اردوگاه بردند و کوروش در بین یاران خود بر اثر همان زخم فوت نمود. در مورد نحوه کشته شدن کوروش روایات فراوانی گفته شده است، ولی همگی بر این عقیده هستند که وی در نبرد با سکاها کشته شد. کوروش تا وقت مرگ بیست و نه سال سلطنت کرده بود. کوروش قبل از مرگ، پسر بزرگش کمبوجیه را به تخت نشاند و خطاب به فرزندان و دوستانش گفت: فرزندان من، دوستان من، من اکنون به پایان زندگی نزدیک گشته‌ام. من آن را با نشانه‌های آشکار دریافته‌ام.

وقتی در گذشتم مرا خوشبخت بپندارید و کام من این است که این احساس در اعمال و



رفتار شما مشهود باشد، زیرا من به هنگام کودکی، جوانی و پیری بختیار بوده‌ام. همیشه نیروی من افزون گشته است، آن‌چنان که امروز نیز احساس نمی‌کنم که از هنگام جوانی ضعیف‌ترم. من دوستان را به خاطر نیکویی‌های خود، خوشبخت و دشمنانم را مطیع خویش دیده‌ام. زادگاه من قطعه کوچکی از آسیا بود. من آن را اکنون مفتخر و بلندپایه باز می‌گذارم. در این هنگام که به دنیای دیگر می‌گذرم، شما و میهنم را خوشبخت می‌بینم و از این رو میل دارم که آیندگان مرا مردی خوشبخت بدانند.

باید آشکارا، ولی عهد خود را اعلام کنم تا پس از من پریشانی و نابسامانی روی ندهد. من شما هر دو فرزندانم را یکسان دوست می‌دارم، ولی فرزند بزرگ‌ترم که از زاده شده است کشور را سامان خواهد داد. فرزندانم، من شما را از کودکی چنان تربیت کرده‌ام که پیران را آزرده دارید و کوشش کنید تا جوان تران از شما آزرده‌اند. تو کمبوجیه، مپندار که عصای زرین سلطنتی، تخت و تاجت را نگاه خواهد داشت. دوستان صمیمی برای پادشاه عصای مطمئن‌تری هستند. هر کس باید برای خویشتن دوستان یک دل فراهم آورد و این دوستان را جز به نیکوکاری به دست نتوان آورد.

به نام خدا و اجداد درگذشته من، ای فرزندان اگر می‌خواهید مرا شاد کنید نسبت به یکدیگر آزرده‌دارید. پیکر بی‌جان مرا هنگامی که دیگر در این دنیا نیستیم در میان سیم و زر نگذارید و هر چه زودتر آن را به خاک باز دهید. چه بهتر از اینکه انسان به خاک، که این همه چیزهای نغز و زیبا می‌پرورد، آمیخته گردد. من همواره مردم را دوست داشتم و اکنون نیز شادمان خواهم بود که با خاکی که به مردمان نعمت بخشید، آمیخته‌گردم. اکنون احساس می‌کنم جان از پیکرم می‌گسلد، اگر از میان شما کسی می‌خواهد دست مرا بگیرد یا به چشمانم بنگرد، تا هنوز جان دارم نزدیک شود و هنگامی که روی خود را پوشاندم، از شما خواستارم که پیکرم را کسی نبیند، حتی شما فرزندانم. از تمامی پارسیان و متحدان بخواهید تا بر آرامگاه من حاضر گردند و مرا از اینکه دیگر از هیچ‌گونه بدی رنج نخواهم برد تهنیت گویند. به آخرین اندرز من گوش فرا دارید. اگر می‌خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید، به دوستان خود نیکی کنید. خداحافظ پسران عزیز و دوستان من، خداحافظ. پس از این گفتار، کوروش روی خود را پوشاند و درگذشت. جسد کوروش به دستور کمبوجیه به پارس آورده شد و در مقبره‌ای که خود او ساخته بود، دفن گردید.



بر روی سنگ قبر وی به دستور کوروش نوشته شده بود: ای رهگذر، من کوروش هستم. من امپراطوری جهان را به پارسیان دادم. من بر آسیا فرمانروایی کردم. بر این گور رشک مبر. در این جا من آرمیده‌ام. من، کوروش، شاه شاهان.

## قوانین و صفات کوروش

کوروش در عصر خود و قرن‌ها بعد، همه جا مایه اعجاب و تحسین بود. خشونت‌ها و قساوت‌های امپراتوری‌های گذشته شرقی که تا آن زمان به وسیله آشور و بابل و مصر و حتی ماد به وجود آمده بود، همه جا مایه نفرت و ناخرسندی شده بود. این امپراتوران به هر جا رفته بودند جز کشتار نفوس، تاراج اموال، و تخریب بناها چیزی عاید کشورهای فتح شده خود نکرده بودند. کوروش برخلاف آنها همه جا با مغلوبان به رفت، با دشمنان به مدارا، و با صاحبان عقاید و رسوم مخالف به تسامح رفتار می‌کرد.

بیانیه او در بابل که بر روی یک استوانه گلی به یادگار مانده، ضمن تقریر پیروزی بر دشمن و دلجویی از مغلوبان و ستم دیدگان، اولین پیش نویس اعلامیه حقوق بشر را در آن دنیای ظلم و تبعیض و هرج و مرج عرضه می‌دارد. و این خود نبوغ سیاسی را نیز در وجود این جنگجو و این فاتح بی‌مانند، قابل ملاحظه نشان می‌دهد.

کوروش دیانت را تشویق می‌کرد و معتقد بود که اگر اشخاص متدین به او نزدیک شوند، کمتر از بی‌دینان می‌توانند به او ضرر برسانند. او سعی می‌کرد مردم نسبت به یکدیگر عادل باشند و توجهی خاص به دادرسی مبذول می‌داشت. او در ازای اطاعت، پادشاهی می‌داد. کوروش برای اینکه مردم را برای جنگ آماده و ورزیده نگه دارد شکار را تشویق می‌کرد و اشخاص را با خود به شکار می‌برد. او هیچگاه تا خسته نمی‌شد و عرق نمی‌کرد، استراحت نمی‌کرد و غذا نمی‌خورد و به اسبان علوفه نمی‌داد مگر آنکه کار کرده باشند. او اگر می‌دید اشخاصی درصدد نیکی کردن هستند آنها را تشویق می‌کرد و از این جهت بین مردم رقابت در کارهای خوب پیدا می‌شد. کوروش سرمه کشیدن و آرایش محاسن صورت را تصویب می‌کرد و به نظافت و زیبایی اهمیت زیادی می‌داد. او توصیه می‌کرد پیش کسی هیچ‌گاه آب دهان و بینی نیندازید و سر را برای دیدن چیزی برنگردانید. کوروش با رفع حوایج نزدیکان و شرکت در غم و شادی آنها برای خود دوست تهیه می‌کرد. او بهترین وسیله برای رساندن مسرت و شادی به یکدیگر و جلب محبت را



دعوت کردن به خوردن و آشامیدن می‌دانست. لذا امر کرده در سر میزش ظروف زیادی جهت غذا خوردن عده کثیری بگذارند و غذاها را بین دوستان خود تقسیم می‌کرد. او گاهی جهت محبت به قراولان و ماموران وظیفه‌شناس خدمتگزار، غذا می‌فرستاد و به این نحو از خدمات آنان تشکر می‌نمود.

کوروش افرادی را جهت رساندن اخبار و احوال حکومت خود برگزیده بود که به آنان چشم و گوش شاه می‌گفتند و اگر کسی حتی نزدیک‌ترین شخص به شاه اخباری را به او می‌رساند، تا از نظر چشم و گوش‌های شاه تأیید نمی‌شد، باور نمی‌کرد و حکم نمی‌داد. همین مسئله باعث شده بود که احدی گزارش خلاف واقع به شاه نرساند و کسی بی‌آبرو نشود. سازمان اداری کوروش نیز جالب توجه بود. اداره‌ای روان و ملایم با ارتباطاتی سریع، و مقرراتی دقیق و رسیدگی مستقیم به امور ویژه به وسیله قدرت مرکزی، و یک دستگاه بازرسی و جاسوسی که به نحو بسیار خوبی سازمان یافته بود. در زمان کوروش ارتش مجدداً سازمان یافت و انضباطی سخت و دقیق بر همه درجات آن تحمیل گردید. سرباز نمی‌بایست از خطر بترسد، او می‌بایست بدون هیچ شرطی خود را فدای میهنش نماید. این تعلیم و تربیت را از دوران کودکی آغاز می‌نمودند و آنان را آماده اجرای وظایف می‌کردند.

کوروش سرداری ماهر و بزرگ بود. وی لیاقت خود را در جنگ با کرزوس نشان داد، زیرا موقع را تشخیص داده و با سرعت حیرت‌آوری در بحبوحه زمستان تا قلب لیدیه تاخت و به دشمن مجال نداد از نو تجدید سازمان کند. برگرداندن دجله نیز از کارهای فوق‌العاده اوست. او اراده‌ای قوی و عزمی راسخ داشت و به عقل بیشتر متوسل می‌شد تا به شمشیر.



## آیا کوروش همان ذوالقرنین است؟

اکثر مورخین و دانشمندان اسلامی کوروش را همان ذوالقرنین دانسته‌اند. علامه طباطبایی در کتاب تفسیر المیزان آورده است: اجمال مطلب این که آنچه قرآن از وصف ذوالقرنین آورده است با این پادشاه عظیم (کوروش) تطبیق می‌شود. زیرا اگر در قرآن، ذوالقرنین مردی مومن به خدا و به دین و توحید بوده، کوروش نیز بوده، و اگر [ذوالقرنین] پادشاهی عادل و رعیت پرور و دارای سیره رفیق و رافت و احسان بوده، این نیز بوده و اگر خدا به او از هر چیزی سببی داده به این نیز داده و اگر میانه دین و عقل و فضایل اخلاقی و عده و ثروت و شوکت و انقیاد اسباب برای او جمع کرده، برای این نیز جمع کرده بود.

و همان طور که قرآن کریم [درباره ذوالقرنین] فرموده، کوروش نیز سفری به سوی مغرب کرده، حتی بر لیدیا و پیرامون آن نیز مستولی شد. بار دیگر به طرف مشرق سفر کرده تا مطلع آفتاب برسد و در آنجا مردمی دید صحرانشین و وحشی که در بیابان‌ها زندگی می‌کردند و نیز همین کوروش سدی بنا کرده به طوری که شواهد نشان می‌دهد سد بنا شده در تنگه داریال، میانه کوه‌های قفقاز و نزدیکی‌های شهر تفلیس است. کوروش به سپاهیانش فرمان داده بود که جز به روی جنگ جویان شمشیر نکشند. و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند، او را نکشند و لشکریان او اطاعت کردند به طوری که توده ملت مصائب جنگ را احساس نکردند.

کوروش پادشاهی کریم، سخی و بسیار مهربان بود. مانند پادشاهان دیگر به اندوختن مال حرص نداشت. بلکه به کرم و عطا حریص بود، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می‌ساخت و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود، دوست می‌داشت. کوروش پادشاهی عاقل بود. او همتی فائق و جودی غالب داشت. شعارش خدمت به انسانیت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و جوانمردی در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.





## داریوش پادشاه ایران زمین

با مرگ کوروش، کمبوجیه بنا به وصیت پدر بر تخت نشست. کمبوجیه دارای صفات عالیه و شخصیت ممتاز مانند پدرش نبود.

او بعد از به تخت نشستن، کبر و غرور و شدت عمل را رویه‌ی پادشاهی خود کرد، به نحوی که اکثر سرداران و مردم از او ناراضی بودند. مردم ایران وی را مانند کوروش پدر خطاب نمی‌کردند و به او آقا می‌گفتند.

او بعد از فرونشاندن شورش‌های اولیه در شروع سلطنتش در داخل و خارج از ایران، آماده حمله به مصر که کوروش در تدارک آن بود، گردید. کوروش به جز کمبوجیه پسر دیگری به نام بردیا داشت که از کمبوجیه کوچک‌تر بود. او حکمران پارت (خراسان)، گرگان، باختر و خوارزم بود. وی مورد محبت مردم بود و به همین علت کمبوجیه به سبب وحشی که از قیام برادر علیه خود داشت، دستور قتل وی را صادر کرد. لذا قبل از عزیمت به مصر، بردیا به قتل رسید و به جز چند نفر کسی از این جنایت آگاه نگردید.

کمبوجیه زمان حرکت خود از ایران، مغی را نگهبان قصر کرد. این مغ برادری داشت که بسیار به فرزند به قتل رسیده کوروش، بردیا، شباهت داشت. او از غیبت طولانی کمبوجیه استفاده نمود و برادر خود را به جای بردیا بر تخت سلطنت نشانید.

او به تمام ولایات ایران اعلام کرد که شاه جدید بردیا است و از او باید اطاعت شود. این خبر در شهر شام به کمبوجیه رسید. او در ابتدا فکر کرد که دستورش در اجرای قتل برادر انجام نگرفته، ولی بعد از تحقیق از مامور اجرای دستور، مطمئن شد که برادرش کشته شده و این اعلام یک توطئه‌ی خطرناک است.

این خبر در حالی به کمبوجیه رسید که مصر فتح شده بود و سپاه ایران تا شمال سودان پیش رفته بودند و همه این مناطق جزئی از امپراطوری ایران گردیده بود و کمبوجیه همراه سپاه در راه بازگشت به پارس بود. اما او به دلایل گوناگونی که مورخان گفته‌اند در بین راه مرد و به ایران نرسید. کمبوجیه به نقلی همین که از مرگ خود



مطمئن گردید، موضوع قتل برادر را به اطلاع سپاه رسانید. او از آنان خواست که نگذارند حکومت به دست مادها بیفتد.

از سویی بردیای دروغین به مدت هفت ماه به آسودگی حکومت کرده بود و در این مدت جهت به دست آوردن قلوب مردم، محبت‌های فراوانی به آنان کرده بود. او مردم را به مدت سه سال از مالیات و خدمت در سپاه معاف کرده بود و به این سبب اکثر مردم ملل به جز پارسیان از وی خرسند بودند. در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، داریوش که شاهزاده‌ای از هخامنشیان بود، مقام نیزه داری کنبوجیه را داشت و با او در لشکرکشی مصر همراه بود.

او تصمیم گرفت که غاصب حکومت را سرنگون و سلطنت را به هخامنشیان بازگرداند و به این هرج و مرج به وجود آمده سرو سامان دهد. او در سنگ نوشته آرامگاه خود گفته است: چون اهورامزدا این سرزمین را آشفته دید، آن را به من داد و مرا شاه کرد. من شاهم. به خواست اهورامزدا من به آن سامان دادم.

سرنگونی بردیای دروغین از سلطنت، کاری بسیار دشوار بود. داریوش در همین مورد می‌گوید: نبود مردی نه پارسی، نه مادی، نه هیچ کسی از تخمه‌ی ما که شاهی را از گوماته‌ی مغ بازستاند. مردم از او به شدت می‌ترسیدند، زیرا او بسیاری از کسانی که پیش تر بردیا را می‌شناختند، کشته بود. به این جهت مردم را می‌کشت که مبادا مرا بشناسند که من بردیا پسر کوروش نیستم. کسی را جرأت گفتن چیزی درباره گوماته‌ی مغ نبود، تا من رسیدم.

در این عملیات بسیار دشوار سرنگونی مغ غاصب حکومت، از خاندان کوروش هیچ مردی که اعلام همکاری کند، وجود نداشت. اما از خاندان آریا منه، برادرجد پدری کوروش، داریوش جوان و پدرش ویشناسپ آمادگی خود را اعلام کردند. داریوش با همکاری شش نفر از سران پارسی توافق نمود که غائله مغ غاصب را خاتمه دهند. آنان با آمادگی کامل وارد قصر شدند و بنا به مقام بالایی که داشتند نگهبانان از ورودشان به قصر و نزدیکی مقر مغ جلوگیری نکردند.

زمانی که این هفت نفر وارد قصر شدند به خواجه سرایانی برخوردند که به نزد شاه می‌رفتند. آنان با مشاهده داریوش و همراهان او، پرسیدند که در آن مکان چه می‌کنند و چه کسانی هستند؟ داریوش و گروهش به آنان اعتنایی نکرده و در جستجوی بردیای



دروغین حرکت نمودند، اما خواجه‌سرایان مانع حرکت آنها شدند و درگیری آغاز شد. پارسیان خواجه‌ها را به قتل رساندند و سریعاً داخل اطاق‌های قصر شدند.

چون سرو صدا و درگیری بلند شد، بردیای دروغین همراه مغ دیگری که در اتاقی به گفتگو مشغول بودند، از مسئله باخبر شدند و سریعاً اسلحه برداشته و به مقابله شورشیان پارسی رفتند. یکی کمانی به دست گرفت و دیگری شمشیری.

پارسیان یکی از مغان را سریعاً به قتل رساندند و بردیای دروغین که شمشیری در دست داشت را داریوش و یکی از هم‌زمانش می یابند و به قتل می‌رسانند. در سنگ نوشته داریوش آمده است: من به خواست اهورامزدا با مردان اندک آن گوماته‌مغ و آن‌هایی را که برترین یاران او بودند، کشتم.

مغ غاصب کشته شد و به دنبال قتل او تعداد زیادی از سایر مغان که در این ماجرا وی را به نحوی یاری کرده بودند نیز کشته شدند. خاطره این ماجرا هم به عنوان مغ‌کشان تا مدت‌ها بعد در نزد پارسی‌ها زنده بود و به عنوان جشن تلقی می‌گردید. اما سایر مغان در سال‌های بعد مناصب روحانی و مشاغل مربوط به اجرای مناسک دینی را که از قبل بین هر دو طایفه ماد و پارس به آنها تعلق داشت به دستور داریوش مجدد به دست گرفتند. بعد از قتل غاصب حکومت، داریوش به عنوان پادشاه معرفی شد و رسماً سلطنت خود را آغاز کرد. داریوش در کتیبه بیستون در همین مورد و مشکلات بعدی می‌نویسد: اینها هستند اشخاصی که پهلوی من بودند، وقتی که من گئوماتای مغ که خود را بردی می‌نامید، کشتم. [وی سپس نام هم‌زمانش را می‌گوید]. او اضافه می‌کند این است گئومات که مغ بود، دروغ گفت، زیرا چنین می‌گفت من بردی پسر کوروش هستم، من شاهم.

وی ادامه می‌دهد: سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود، برقرار کردم و آن را به جایی که پیش از این بود باز نهادم. بعد چنین کردم: معابدی را که گئوماتای مغ خراب کرده بود به آنها برگرداندم. مردم پارس، ماد و سایر ممالک را به احوال سابق آنها رجعت دادم. بدین نحو آنچه انتزاع شده بود، به احوال پیش برگشت. به یاری اهورامزدا این کارها را کردم. آنقدر رنج بردم تا طایفه خود را به مقامی که پیش داشت، رساندم. پس به فضل اهورامزدا من طایفه خودمان را بدان مقامی نهادم که قبل از دستبرد گئوماتای مغ دارا بودند. این است آنچه من کردم، وقتی شاه شدم.



## سرکوب شورش‌ها توسط داریوش

شروع سلطنت داریوش با شورش‌های مکرر آغاز گردید. داریوش در بین پادشاهان قبل و بعد از خود، بیشترین مشکلات و ناهمواری‌ها را پشت سر گذاشت. او زمانی سلطنت را تحویل گرفت که چهار سال کمبوجیه پادشاه ایران در جنگ‌های مصر و اتیوپی و حبشه به سر می‌برد و کشور بدون حکمران به سر می‌برد. شورش بردیای دروغین و امتیاز دادن وی به ایالات تحت امر کمبوجیه باعث شده بود که مردم آن ایالات نسبت به غاصب سلطنت خوشبین و بعد از او بر داریوش یاغی گردند.

همه آن ایالات به دلیل تغییر پادشاه درصدد جدایی از ایران بود و در نظر داشتند به حال سابق خود بازگردند. در گوشه و کنار کشور کسانی بر داریوش خروج کرده و خود را شاه خواندند.

داریوش در کتیبه بیستون به این شورش‌ها و نام سران شورش اشاره می‌کند و این امر اهمیت این شورش‌ها را نشان می‌دهد.

او می‌گوید: پس از اینکه گئومات مغ را کشتم، آترین نامی، پسر اوپادرام، در خوزستان بر من یاغی شد و به مردم چنین گفت: من پادشاه خوزستانم. پس از آن اهالی خوزستان از من برگشته به طرف آترین رفتند و او در خوزستان شاه شد. بعد یک مرد بابلی، ندی تبیر، پسر آئی نیری، در بابل بر من خروج کرد و گفت: من بخت النصر پسر نبونیدم، تمام اهل بابل به طرف او رفته، از من برگشتند. او سلطنت بابل را تصرف کرد. من لشکری به شورش فرستادم و آترینای مغلوب را نزد من آوردند، او را کشتم.

پس از آن من به طرف بابل رفتم، به قصد ندی تبیر که خود را بخت النصر نامید. قشون او در دجله بود، آن طرف دجله را نگاه می‌داشت و کشتی‌هایی داشت. من لشکر خود را چند قسمت کرده‌ام، قسمتی را سوار مشک‌ها، قسمتی را بر شترها و بقیه را بر اسب‌ها سوار کردم. اهورامزدا مرا کمک کرد. به اراده اهورامزدا از دجله گذشتم و با لشکر ندی تبیر جنگ کرده و آن را شکست دادم. بیست و شش ماه آثریادی بود این جنگ

روی داد.

پس از آن به طرف بابل رفتیم. هنوز به آن جا نرسیده بودم که در محلی موسوم به زازانه، در ساحل فرات، ندی تبیر، که خود را بخت النصر می نامید، با قشون خود به جنگ آمد. جنگ کردیم و اهورامزدا یاری خود را به من اعطا کرد. به اراده‌ی اهورامزدا لشکری را که فرمانده آن ندی تبیر بود، شکست فاحشی دادم. دشمن خود را در آب انداخت و آب آن را برد. از آن جا ندی تبیر با کمی سوار که نسبت به او با وفا بود به بابل رفت. فوراً بابل را محاصره کرده، به اراده اهورامزدا آن را تسخیر کرده و آن ندی تبیر را گرفتند. پس از آن او را در بابل کشتم.

زمانی که در بابل بودم، این ایالات از من برگشتند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، پارت (خراسان)، مروست گوش، سکائیه.

در پارس مردی بود مرتیه نام، پسر چین چیخری اهل محلی موسوم به کوگ نکا، این مرد بر من یاعی شد و به اهالی خوزستان گفت: من ای مانیس پادشاه خوزستانم. من مجبور شدم به طرف خوزستان بروم. پس از آن مردم خوزستان به واسطه ترس از من، مرتیه را که شاه آنان بود گرفته، خودشان کشتند. فرورتیش مادی یاعی شد و به مردم گفت من خشتریتیم، از زمان دودمان هوخستره تمام مادی‌ها از من برگشته به طرف فرورتیش، رفتند. او شاه ماد شد. لشکر پارسی و مادی که با من بود کم عده بود بدین جهت از آن جا قشونی فرستادم، وی در نه نامی هشت پارسی که تابع من است. او را فرمانده آنان کرده، گفتم بروید و در هم شکنید آن قشون مادی که خود را از من نمی‌داند. وی در نه فوراً با سپاهیان حرکت کرد. وقتی به ماد رسید، در محلی موسوم به مرویش با مادی‌ها جنگید. کسی که در ماد شاه بود به آنها کمک نکرد.

اهورامزدا یاری خود را به من عطا کرد. به اراده اهورامزدا قشونی که تحت فرماندهی من بود، بر قشونی که از من برگشته بود غلبه کرد، پس از آن سپاهیان من در ماد ماندند تا من بیایم.

دادرشیش نامی بود ارمنی تابع من. او را به ارمنستان فرستاده و چنین گفتم: بر مردمی که از من برگشتند غلبه کنید. فوراً او حرکت کرد و وقتی وارد ارمنستان شد، ارامنه‌ای که از من برگشته بودند، جمع شدند تا با دادرشیش جنگ کنند. در ارمنستان جنگ واقع شد. اهورامزدا یاری خود را به من عطا کرد. به اراده اهورامزدا قشون من بر قشونی که از





من برگشته بود، غالب آمد. ( جنگ‌های ارمنستان در چهار مرحله دیگر تکرار شد و بسیار شدید بود، ولی همان‌گونه که داریوش می‌گوید، نتیجه نهایی با سپاه ایران بود.)

پس از آن من حرکت کردم از بابل و به طرف ماد رفتم. چون وارد ماد شدم، در محلی از ماد موسوم به کوندورش، فرورتیش، که خود را شاه ماد می‌خواند، با قشونی به قصد من آمد و جدالی کردیم. اهورامزدا یاری خود را به من اعطا کرد. به اراده اهورامزدا قشون فرورتیش را شکستی فاحش دادم.

پس از آن فرورتیش با سواران کمی که به او وفادار مانده بودند، به طرف ری که در ماد است، رفت. در حال، من سپاهی به قصد او فرستادم؛ فرورتیش دستگیر شد و او را نزد من آوردند. گوش‌ها و بینی و زبان او را بریدند و چشم‌های او را درآوردند. بعد او را به همدان بردند و به دار آویختند.

مردی ساگارتی بر من یاغی شد و به مردم گفت: من شاه ساگارت و از دودمان هوخستره هستم. فوراً من لشگری از پارسی‌ها و مادی‌ها به قصد او فرستادم. مردی تخم‌سپاد نام را که مطیع من است، رئیس قشون کرده، گفتم: بروید و این قشون را درهم شکنید. اهورامزدا یاری خود را به من اعطا کرد و قشون من بر دشمن فائق آمد. این است آنچه من در ماد کردم.

اهورامزدا مرا یاری کرد. به فضل اهورامزدا ویندفرن (سردار سپاه ایران) بابل را گرفت و آن را به اطاعت درآورد. این است آنچه من در بابل کردم. این است آنچه من کردم. هر چه کردم به هرگونه به فضل اهورامزدا بود. از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم.

به فضل اهورامزدا لشکرشان را درهم شکستم و نه شاه را گرفتم. این نه نفر را در میان این جدال‌ها گرفتم.



## نبرد داریوش با سکا‌های شرقی و غربی (اروپایی)

داریوش جهت تنبیه قوم نیمه وحشی سکا‌ها که مزاحمان همیشگی کشور بودند، آماده نبرد گردید. این قوم از کرانه‌های دریای سیاه تا سیبری پراکنده بودند. سکا‌های تیزخود که دارای کلاه‌های نوک تیز بودند در زمین‌های پست باتلاقی دلتای جیحون در کرانه دریای خزر زندگی می‌کردند و دسته دیگر آنان در آن طرف سیحون و تاشکند امروزی بودند. دریا (جیحون)، موقعیت جغرافیایی و نحوه زندگی سکا‌ها به نحوی بود که از قرون گذشته هیچ پادشاه قدرتمندی نتوانسته بود آن را تحت فرمان خود درآورد. سکا‌ها در شرق و غرب گذشته از روحیه تهاجمی و نیمه وحشی خود، در کویرهای سوزان و دشت‌های بی‌حد و حصر و سرما و گرمای بی‌اندازه، بدون شهر و آبادی، با زندگی چادرنشینی و حتی بدون چادر زندگی می‌کردند. آنان در فقر کامل و اکثراً بدون آذوقه بودند. این موقعیت و وضعیت سکا‌ها، هر سپاه قدرتمند مجهزی را که داخل مناطق آنان می‌رفت خسته و فرسوده می‌کرد. شیوه نبرد آن‌ها در بیشتر موارد ضربه زدن و فرار و زمین سوزی و پرکردن چاه‌های آب بود. آنها با آن نحوه زندگی خو گرفته بودند، اما سپاه‌های دیگر چون مسافت زیادی در تعقیب‌شان می‌رفتند و از آذوقه و آب هم خبری نبود، دچار یاس و در نهایت مجبور به عقب نشینی می‌شدند.

سکا‌ها نیز در این وضع حمله کرده و تلفات زیادی به آنان وارد می‌کردند. با این وضع اهمیت و قدرت فرماندهی داریوش مشخص می‌شود که سپاه خود را به آن مناطق برد و بعد از ضربات فراوان به سکا‌ها و به اسارت بردن بسیاری از آنان سپاه خود را با کمترین تلفات به کشور بازگردانید. داریوش درباره این جنگ می‌گوید: آن‌گاه با سپاه به سوی سکاییه رهسپار شدم، در پی آن سکا‌ها که تیزخود هستند، این سکا‌ها از پیش من رفتند. رسیدم، آن‌گاه به وسیله تنه‌های درخت با تمام سپاه به آن سوی دریا رفتم. سپس سکا‌ها را بسیار زدم. تعدادی اسیر شدند. آن‌ها دست بسته به نزد من آورده شدند و فرمان به کشتن آن‌ها دادم.

سردار ایشان سکونخه را گرفتند و به نزد من آوردند. آن‌گاه چنان که خواست من



بود دیگری را سردار کردند. پس سرزمین آنها از آن من شد. این نبرد و پیروزی برای سپاه ایران و شخص داریوش بسیار مهم بود. از سویی هجوم آنان به کشور تا حد بسیار زیادی برطرف شد و از سوی دیگر انتقام مرگ کوروش از سکاها گرفته شد. سکونخه به دستور داریوش به ایران آورده شد و به صورت تبعید به سر برد و به این نحو خاطر داریوش از بابت ناحیه شرق آسوده گردید.

داریوش در حمله دیگر به سکاها ی اروپایی دستور تجهیز و آماده شدن سپاه را صادر نمود. چون برخی از مشاوران و سرداران از تصمیم شاه با خبر شدند، به داریوش گفتند که به آن سرزمین حمله نکنند. چرا که سکاها ملتی فقیر و نیمه وحشی هستند و این حمله سودی برای او در پی نخواهد داشت. داریوش در نظر داشت با این حمله و تارومار کردن سکاها ی اروپایی حملات دائمی آنان به ایران، که یونانیان در تحریک آن دست داشتند را خاتمه دهد و از عقبه خود در حمله به یونان مطمئن گردد.

او گروهی را به فرماندهی آریارمن والی کاپا دوکیه برای شناسایی آن مناطق اعزام نمود. او نیز در پی این دستور یک سفر جنگی کوتاه در عرض دریای سیاه با چند کشتی و تعدادی از سپاهیان خود صورت داد و با گرفتن گروهی اسیر از سکاها که در میان آنها برادر یکی از روسای سکاها بود و اطلاعات مهمی در مورد قوم خود داشت به نزد داریوش آمد.

داریوش با استفاده از این اطلاعات مفید، دستور آماده شدن سپاه را در بهار همان سال صادر کرد. او از شوش به سوی آسیای صغیر حرکت کرد و به بسفور رسید. به دستور شاه جهت عبور از بسفور پلی از کشتی‌ها ساخته شد و سپاهیان از آن عبور کردند. وی طی دستوری دیگر گروهی را مامور کرده بود با کشتی‌های جنگی خود در دریای سیاه تا دهانه دانوب راهی بکشند و در آن ناحیه پلی بر روی رودخانه بزنند و خود نیز همراه پیادگان و سواره نظام به آن سو حرکت کرد و وارد اروپا شد. او در آن مناطق با هیچ مقاومتی روبرو نگردید، اما در بلغارستان، اقوام گت در مقابل سپاه او ایستادند.

مقاومت گت‌ها سریعاً در هم شکسته شد و آنان مجبور به اطاعت از شاه پارس شدند. داریوش با حرکت از آن مناطق به دانوب رسید و از پل ساخته شده عبور کرد و به محافظان پل فرمان داد که اگر او تا دو ماه دیگر بازنگشت، پل را خراب نمایند و با کشتی‌ها به ایران بازگردند. سکاها چون از عزیمت داریوش به سرزمین خود آگاه شدند،





با مشورت یکدیگر به این نتیجه رسیدند که با سپاه داریوش نمی‌توانند مقابله کنند و نبرد آنها منجر به شکست خواهد بود.

لذا نمایندگانی به طرف پادشاهان هم جوار خود فرستاده و اتحاد آنها را خواستار شدند. این نمایندگان به آنها گفتند که شاه ایران تمام آسیا را فتح کرده و با سپاه خود وارد اروپا گشته و اهالی بین راه را مطیع نموده و در پی نابودی ما می‌باشد. لذا بیایید تا به اتفاق هم دشمن را شکست دهیم.

پادشاهان نظرات گوناگونی داشتند و این اتحاد حاصل نگردید. آنها به سکاها اعلام کردند که مقصود شاه ایران شما هستید و او به ما کاری نخواهد داشت. این شما بودید که به کشور شاه حمله می‌نمودید، حال نیز خودتان به دفاع برخیزید. اگر داریوش قصد سرزمین ما را داشته باشد ما نیز با او نبرد خواهیم کرد. سکاها چون خود را در مقابل سپاه قدرتمند داریوش عاجز دیدند از رویه جنگی خود استفاده کرده و با نابود کردن مزارع و پر کردن چاه‌های آب، شروع به عقب نشینی کردند.

اقوام سکایی بعد از عقب نشینی، سواران و جنگ جویان ماهر خود را آماده کرده و به مقابله با سپاه ایران رفتند.

آنان زنان و کودکان خود را به طرف شمال حرکت داده و فقط مقداری آذوقه و دام برای خود نگاه داشتند. آنها گذشته از زمین سوزی و ویرانی که در مسیر قوای ایران به وجود آورده بودند، برای حملات پراکنده به سپاه پارس نزدیک شدند. چون سپاهیان ایران سکاها را مشاهده کردند به طرف آنها حمله ور شدند و سکاها عقب نشینی کردند.

آنان از رود گذشته و به مناطق بدون سکنه و عاری از آذوقه فرار می‌کردند. سپاه ایران نیز به دنبال آنان در حرکت بود و چند روز این تعقیب و گریز ادامه داشت. داریوش چون آن مناطق بی آب و علف و خالی از سکنه را مشاهده کرد، دستور توقف سپاه را داد و در کنار رود آر اردو زد.

سکاها نیز چون از تعقیب داریوش آسوده شدند، به سکاییه برگشتند. داریوش به این فکر بود که سکاها به طرف غرب فرار کرده‌اند. لذا با سرعت هرچه تمام تر خود و سپاهیانش به طرف سکاییه حرکت کردند.

آنان به گروه‌های سکایی برخورد کردند، ولی سکاها به سرعت متواری شده و مجدد



سپاه داریوش را به دنبال خود به بیابان‌ها کشاندند. این تعقیب و گریز حدی نداشت و نیروی رزمنده‌ای در مقابل سپاه داریوش قرار نمی‌گرفت، چون با این کار نابودی مه‌اجم حتمی بود. بنابراین داریوش، سواری به طرف پادشاه سکایی‌ها اعزام کرد تا پیام او را به وی برساند. او در این پیام گفته بود: چرا تو فرار می‌کنی و حال آنکه می‌توانی یکی از دو راه را انتخاب کنی. اگر فکر می‌کنی که می‌توانی در مقابل سپاه من مقاومت نمایی، بمان و مقاومت کن و فرار نکن و بجنگ، اما اگر خود را در ضعف و ناتوانی در مقابله با من می‌دانی، برای مذاکره و اطاعت نزد من بیا.

پادشاه سکاه‌ها با شنیدن پیام داریوش، در جواب او گفت: ای پارسی، من هیچ‌گاه از ترس فرار نکرده‌ام و حالا هم فرار من از ترس نیست. کاری که حالا می‌کنم با کار زمان صلح تفاوتی ندارد. اما چرا عجله نمی‌کنم با تو در جنگ شوم، جهت آن است که ما نه شهری داریم و نه زراعتی و چون هراسی از غارت و خرابی نداریم، عجله در جنگ نمی‌کنیم.

برای ما جنگ فایده ندارد. به جای اطاعت و آب و خاک برای تو هدایایی خواهیم فرستاد که لیاقت تو را داشته باشد. اما چون تو خود را آقای من می‌دانی، آن را تفریح حساب<sup>۱</sup> خواهیم کرد.

سکاه‌ها از اینکه داریوش آنان را به اطاعت از خود خوانده بود، ناراحت بودند. از این رو زد و خوردهای پراکنده و گاهاً شدید در گرفت. سکاه‌ها قدرت مقابله با ایرانیان را نداشتند و به همین جهت با حيله و تزویر و به کمین کشاندن آنان تلفاتی به سپاه وارد می‌کردند. آنها با هجوم‌های شبانه خود اردوی داریوش را نا امن می‌کردند و به سرعت متواری می‌گشتند. سکاه‌ها از پیاده نظام ایرانی به شدت وحشت داشتند، اما چون خود سواران ماهری بودند، گاهاً تا اندازه‌ای با سواران ایرانی مقابله می‌کردند و به سرعت متواری می‌شدند. این نحوه‌ی جنگ راهزنانه و ناجوانمردانه سکاه‌ها، سپاه ایران را که دشمنی مجهز و ایستاده در مقابل خود نمی‌دید، کلافه کرده بود.

داریوش نیز که می‌دید دشمن به مقابله او نمی‌آید و تعقیب آنها نیز فایده‌ای ندارد و آذوقه رو به اتمام می‌باشد، و آن بیابان هم تمام شدنی نیست، ناچار دستور بازگشت

۱. پرداخت حساب و فارغ شدن از آن



به کشور را صادر نمود.

این لشکرکشی و ضربات داریوش به سکاها که البته تلفات سپاه ایران هم زیاد بود، از بزرگترین عملیات جنگی آن دوران و حتی سال‌های بعد بود. این لشکرکشی که تا دنیستر ادامه پیدا کرد، در تاریخ بی‌نظیر بود و برای اولین بار بود که یک دولت آسیایی به اروپا لشکرکشی می‌نمود. به گفته مرحوم استاد حسن پیرنیا: نه اسکندر داخل سکاویه شد و نه هیچ یک از قیاصره روم، ودر عهد متوسط و جدید هم به چنین لشکرکشی و دور شدن از تکیه گاه قشون در بیابان‌های لم یزرع بر نمی‌خوریم.

در این لشکرکشی داریوش چنان در مقابل سکاها قدرت نمایی کرد و چنان رُعب و ترس خود را در دل آنها باقی گذاشت که تا سال‌ها بعد این قوم متجاوز جرات حمله به ایران و آسیای صغیر را پیدا نکردند. سکاها از مشاهده سپاه پارس و قدرت و شجاعت آنها این درس را هم گرفتند که نباید به تحریک یونانی‌ها خود را خارج از بیابان‌های مسکونی خویش بیهوده با سپاه عظیم امپراطوری پارس درگیر سازند. با این اطمینان، داریوش با آسودگی خیال و بدون هراس از شبیخون سکاها و وحشی به هند لشکر کشید و با عبور از سند قسمتی از نواحی پنجاب را به تصرف درآورد.

## تسخیر قسمتی از خاک هند

با تسخیر قسمتی از خاک هند داریوش با گذر از ماد و پارت و خوارزم و هرات به بلخ رفت. او فصل زمستان را در شرق کابل (پاکستان) به سربرد و در بهار آن سال با سرکوب تنگوشی‌ها، و به اطاعت درآوردن آنان که سر به شورش برداشته بودند، وارد پنجاب گردید. او از پنجاب به طرف رود سند هجوم برد و آن مناطق را در اختیار خود گرفت. داریوش با این فتح یک ایالت دیگر به ایالات خود افزود.

فتح پنجاب و سند برای ایرانیان بسیار مهم بود. آن کشور گذشته از ثروت سرشار و جمعیت فراوانش، موقعیت دریایی بسیار مهم و خوبی برای داریوش گردید. بعد از تسخیر این مناطق هر سال طلای فراوانی به سوی ایران فرستاده می‌شد.

به گفته هرودوت: این فتح باعث شد قسمت بزرگ آسیا به واسطه داریوش کشف شود و این در زمانی بود که او می‌خواست بداند رود سند در کجا به دریا می‌ریزد. او مامورانی را بسیج نمود که برای کشف این موضوع حرکت کنند. آنان از شهر کاسپاتیر



حرکت کردند و در آخر ماه به جایی رسیدند که پادشاه مصر فینیقی‌ها را مامور کرده بود جاهای دیگر آفریقا را بگردند.

داریوش بعد از به اطاعت درآوردن هندی‌ها، از آن دریا بهره‌برداری نمود. داریوش اولین کسی بود که دستور تحقیقات دریایی را داد و به نتایج مثبتی رسید. گروه تحقیقاتی او از رود سند سرازیر شده و سواحل بلوچستان و مکران امروزی را پیموده و با گذشتن از سواحل عربستان وارد باب المندب داخل بحر احمر شده و از آنجا به مصر رفته و وارد دریای مغرب شدند.

این تحقیقات و کشفیات همه به دستور داریوش جهت یافتن راه‌ها و دنیای جدید بود. این ایالت فتح شده بیستمین ایالت ایران را تشکیل می‌داد و سالیانه سیصد و شصت تالان خاک طلا به پارس ارسال می‌کرد.

### **حرکت به سوی مصر و ساخت کانال سوئز**

داریوش با خبر گردید که والی مصر آریاندس، از قدرت خود سوء استفاده نموده و ضمن خودسری‌های مکرر، اقدام به ضرب سکه تمام عیار که از اختیار او و دیگر حکام و سراتراپ‌ها خارج بود، نموده است.

وی گذشته از آن با رفتار نابخردانه، خود و خلاف دستور داریوش، موجب نارضایتی مردم مصر گشته بود و همین امر داریوش را نسبت به او بدبین کرده بود. لذا شاه پارس به جهت دلجویی از مردم مصر و رفع مشکلات و نارضایتی‌هایی که آریاندس به وجود آورده بود، قبل از آنکه شورش از طرف مصری‌ها به وقوع پیوندد، در راس سپاهی راهی مصر گردید.

داریوش از ایلام حرکت کرد و از سوریه و فلسطین و عربستان گذشته و از شرق وارد ممفیس شد. وی در بدو ورود خود آریاندس را از کار برکنار کرد و مشاهده نمود، مردم مصر در عزای گاو آپیس عزادار هستند. او با شرکت در این مراسم و محبت به کاهنان خود را در عزای گاو آپیس سهیم دانست. داریوش سریعاً، در همان مجلس جایزه‌ای بسیار زیاد برای یابنده گاو آپیس جدید تعیین نمود.

این اعمال شاه مصریان و کاهنان آنها را بسیار خوشحال کرد و چنان محبت داریوش در قلوب مصر رخنه نمود که او را به زاده‌ی خدایان و در مقام فرعون با ایمان

ستایش کردند.

داریوش تا آن جا که توانست به مصریان محبت کرد تا اثرات سوء حکمران ایرانی آن جا برطرف شود. او در مجالس روحانیون آن کشور شرکت می نمود و سهمی جهت معابد آنان تعیین کرد. به این جهت تمامی مردم مصر او را با احترام یاد و با علاقه مندی از وی اطاعت می کردند.

زمانی که داریوش به نا آرامی های مصر پایان داد و مطمئن گردید که آن ملت در رضایت کامل هستند به سوی ایران بازگشت.

داریوش در دیگر اقدام خود دستور ساخت کانال سوئز را نیز صادر کرد. وی متوجه شد که از راه دریا می توان از ایران به مصر سفر کرد و این راه بسیار آسان تر و ارزان تر از راه زمینی خواهد بود. گذشته از آن ایجاد آن کانال رونق بسزایی به اقتصاد فرمانروایی او می داد. ساخت این کانال قبلاً به دستور فرعون مصر نحو آغاز، اما به علت مشکلات عدیده ای نیمه کاره رها شده بود. بعد از تحقیقات جامع و کامل اکتشافی دریانوردان و مهندسان، ساخت این کار عظیم آغاز گردید. عملیات احداث کانال به دلیل وجود کوه های سنگی سر راه به سختی انجام می گرفت. گذشته از آن در صحرای خشک و سوزان آن منطقه آب آشامیدنی نبود. به فرمان داریوش در تمام آن ناحیه بر سر راه مهندسان و کارگران چاه هایی جهت آب آشامیدنی توسط مقنن ایرانی کنده شد. اما تا انتهای کار کانال هشتاد و چهار کیلومتر خاک برداری و اقدامات دیگر باقی مانده بود.

در این کانال دو کشتی با سه ردیف پاروزن می توانستند در کنار هم حرکت کنند و می توان نتیجه گرفت که عرض آن در حدود چهل و پنج متر بوده است و اگر عمق کانال را بیش از سه متر در نظر آوریم، می بایست برای تکمیل کانال هشتاد و چهار کیلومتری، دوازده میلیون متر مکعب خاک برداشته می شد. در این عملیات خاک برداری به دستور شاه تعداد بی شماری از کارگران مصری به کار گرفته شدند و بعد از ده سال کار به پایان رسید.

این کانال از نیل و کنار زقازیق (کنونی) در شمال قاهره، و نه مثل امروز از مدیترانه، شروع می شد و اول کانال قدیم فرعون نحو را به سوی شرق تعقیب می کرد، تا حوالی اسکندریه کنونی.

اما به دریاچه تمساح نمی ریخت، بلکه پیش از دریاچه به سوی جنوب شرقی





می‌رفت و دریاچه‌ی بزرگ تلخ را دور می‌زد و بعد در غرب کانال امروزی به طرف جنوب می‌رفت تا به سوئز و دریای سرخ برسد. کانال سوئزی داریوش، با کانال امروزی متفاوت بود و از دریاچه‌ی تلخ نمی‌گذشت، و ظاهراً فقط آب شیرین نیل را در خود داشت و این مسئله کار کشتی‌رانی را آسان می‌نمود و بهره‌های فراوان دیگری در خصوص آبادانی منطقه نیز داشت.

در آن ایام حرکت در کانال سوئز از زقازیق تا سوئز چهار روز طول می‌کشید. داریوش بعد از اتمام کار کانال به همراه درباریان از شوش به طرف مصر حرکت کرد تا شخصاً کانال سوئز را افتتاح نماید.

وی در بلندی‌های کانال که کاملاً در دید کشتی‌های دیگر بود، سنگ نوشته‌هایی به بلندی بیش از سه متر از گرانیت صورتی بر پا کرد و دستور داد روی آن نوشته شود: منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که از تمام نژادها تشکیل شده، شاه این زمین بزرگ تا آن دورها، پسر ویشناسپ هخامنشی.

من پارسی‌ام، از پارس مصر را فتح کردم، امر کردم این کانال را بکنند، از پی رَو(نیل)، که در مصر جاری است تا دریایی که از پارس بدان روند. این کانال کنده شد، چنانکه امر کردم و کشتی‌ها روانه شدند، چنانکه اراده من بود.

بنا به گزارشات و متون مصری، داریوش به همراه شاهزادگان و بلند پایه‌گان در مراسم جشن افتتاح حضور پیدا کرد و شخصی در مقابل وی به سخنرانی پرداخت. در این نوشته از قول سخنران چنین آمده:

تو هستی... شاه تا ابد... فرمان تو... شن (که شاید منظور سخنران این است که به دستور تو از میان شن بیابان این کانال کنده شد). سپس ادامه می‌دهد: تا آن‌جا که در یادها مانده. در این‌جا به دست نیامده است. می‌باید آب (آشامیدنی) به همراه برداشته می‌شد. شاهنشاه به این کار موفق شد. اینک از این‌جا کشتی‌ها می‌روند. چیزی که شاهنشاه می‌گوید به حقیقت می‌پیوندد، درست همان طور که هر آنچه از دهان خدای خورشید بیرون می‌آید، محقق می‌شود. همه این‌ها را شاهنشاه دستور داد بر روی سنگ‌ها بکنید. همه چیز طبق خواسته شاهنشاه به انجام رسید.

نوشته مصری بعد از افتادگی‌های خطوط آن، با این آرزو به اتمام می‌رسد که داریوش جاودان بماند و فرمان روایی او دراز باشد و جمله‌ی آخرش چنین است: هرگز



در روزگاری دیگر چنین چیزی نبوده است.

سپس داریوش به همراه دیگر درباریان سوار بر کشتی‌ها شدند و در کانال سوئز به حرکت درآمدند. داریوش به جز افتتاح این کانال بدون از دست دادن وقت وبدون استراحت در فعالیت شدید بود تا رفاه بیشتری جهت مصریان فراهم کند و مشکلات آنان را برطرف نماید. وی طی بازدید از نقاط مختلف مصر، به جنوبی‌ترین نواحی کویر لیبی رسید. او بعد از پنج روز شترسواری در آن صحراهای سوزان، به آبادی‌های معروف خارجه رسید. در آن جا به شاه گزارش نمودند که آب روستاها به شدت کم شده است. داریوش نیز دستور داد تا مهندسان و مقنیانی از ایران آورده شود تا در زمین شنی و نرم آن جا قنات احداث کنند، این دستور شاه اجرا گردید و قنات‌های فراوانی در کنار آبادی‌های خارجه کنده شد و اغلب آنها بیش از صد و بیست متر عمق داشت. این قنات‌ها امروز هم آب دارند، بعضی از این قنات‌ها هنوز مدام دو تا سه هزار لیتر آب در دقیقه دارند. داریوش در آن منطقه معبدی نیز برای اهالی احداث کرد که هنوز بقایای آن پابرجاست.

## اصلاحات داریوش در کشور

با بازگشت داریوش از مصر و ثبات کامل امپراطوری قدرتمند ایران، شاه پارس برآن شد از فرصت به دست آمده، استفاده نماید و نظام اداری و سیاسی و قضایی مرتبی در کشور بنیان نهد. داریوش تا آن هنگام اکثر وقت خود را صرف شورش‌های داخلی و خارجی نموده بود. او شهر شوش را که قبلاً نیز محل فرمانروایی پدرانش بود به عنوان مرکز امپراطوری انتخاب کرد و بعد از آن پاسارگاد (تخت جمشید) محل فرمانروایی کوروش را برگزید.

وی در این مکان‌ها کاخ و ساختمان‌های بسیار باشکوهی بنا کرد که هر بیننده‌ای را در بهت و حیرت و جاه و جلال شاه فرو می برد.

این سازه‌های عظیم و باشکوه، قدرت و عظمت شاه و امپراطوری بزرگ ایران را در ذهن مردم و مخصوصاً نمایندگان دول دیگر نمایان می نمود. داریوش با استقرار در این مراکز قدرت، کارهای اساسی خود را آغاز کرد. وی همان گونه که خود گفته است راضی نبود و اجازه نمی داد، قوی ضعیف را بزند و نابود کند.

او به این جهت قانونی به نام "داد" را پایه‌ریزی نمود. و این قوانین، رسیدگی و



دادخواهی به ظلم و اجحافی بود که در حق مردم ضعیف صورت می گرفت. داریوش در توصیه به وارثان خود در همین مورد می گوید: مردی را که زورگو باشد دوست مدار و از آنها بازخواست کن.

این قانون در وارثان داریوش، با نام دادخواهی اهورامزداپی خوانده شد و باقی ماند. قوانین چون به این گونه تعبیر می گردید، تغییر ناپذیر بود. در تورات هم قوانین ماد و پارس را تغییر ناپذیر خوانده اند. این قانون که قسمتی از آن را احکام و فرامین کتبی شاه شامل می گردید، اکثراً توصیه به عدالت و اجرای صحیح مقررات طبق دستور بود. در اجرای این دستورات، ماموران مخفی و یا بازرسان دیگر که چشم و گوش شاه خوانده می شدند، نظارت بسیار دقیق داشتند. هرگونه انحراف و تخلف که از قاضی یا مسئولان دیگر دیده می شد با برخورد و مجازات شدید آنان، روبرو می گشت. و هر چه را که مانع اجرای عدالت و یا اختلال در نظم می شد از طرف هر کسی و هر طبقه که بود با شدت عمل از سر راه برمی داشتند. فرار و کم کاری در خدمات و جنگ ها نیز با خشونت فراوان روبرو می گشت. داریوش پاسارگاد و شوش و قلمرو وسیع خود را با ماموران گوناگون کنترل می نمود. وی ایالات را به شهربانان و والیان مستقل سپرده بود و آنان را خشتربان می گفتند. آنها در اجرای عدالت و نظارت به امور، اختیارشان بسیار وسیع بود. با وجود آن به دلیل آنکه تمرکز قدرت، این والیان را به خیال استقلال طلبی و یا انگیزه های دیگر نیندازد، یک ارگبد که قلعه شهر و نیروی نظامی را در اختیار داشت و یک مسئول مالی که نظارت بر کلیه امور مالی از دریافت ها و پرداخت ها و تمام دفاتر مالیاتی را شامل می شد، در کنار ساتراپ به صورت مستقل مشغول انجام وظیفه بودند.

داریوش به این وسیله اعمال والیان خود و هر کدام از مسئولان ایالات را از طریق نظارت دقیق همکاران آنان تحت نظر داشت. نظارت شاه بر والیانی که اختیارات بیشتر داشتند، دقیق تر بود.

آنان با مشاهده نظارت های آشکار و پنهان شاه، هیچ گاه فرصت و اندیشه استقلال و یا قانون شکنی پیدا نمی کردند. گذشته از این نظارت ها، بازرسان دقیق شاهی که همان چشم و گوش شاه بودند، اغلب به صورت سرزده به قلمرو این والیان می رفتند و همه دفاتر و خزاین آن ولایت را بررسی و درباره نحوه اجرای عدالت و جمع آوری مالیات از طبقات مختلف والی را مورد سوال و بازجویی قرار می دادند.





این ساتراپ‌ها (والیان) غالباً از امرا و شاهزادگان هخامنشی انتخاب می‌شدند. به این جهت شاه نظارت بسیار دقیقی به کار آنان داشت. مالیات‌های نقدی و جنسی که از ولایت‌های تابع امپراطوری می‌رسید، تحت نظر مستقیم شاه بود، و وی باچنان دقتی به این امور رسیدگی می‌کرد که گاهاً ساتراپ‌هایش وی را بازرگان و سوداگر خواندند. این نظارت دقیق شاه از روی حکمت و درایت صورت می‌گرفت. او می‌دانست بدون این اعمال و رفتار حفظ امپراطوری ممکن نمی‌باشد. او با این نظارت‌های مکرر و شدید باعث می‌شد، مردم از ظلم و تعدی خودسرانه حاکمان در امان باشند.

او در نظر داشت با زیر نظر داشتن مسئولان امپراطوریش، از جمع‌آوری ثروت نامشروع و زد و بند و اعمالی که باعث نارضایتی مردم و در نهایت منجر به شورش و ناآرامی می‌شد، جلوگیری کند. داریوش این نظارت‌ها را به همه امور کشورش گسترش داد. این اعمال در تمام قوای نظامی و اجرایی و قضایی به شدت اجرا می‌گردید. شاه به جهت سرعت دادن بر این نظارت در سرتاسر امپراطوری دستور ساخت و ایجاد راه‌های اصلی و فرعی را داد.

او با ایجاد پیک سریع‌السير خبررسان، موفق به نظارت و مکاتبه‌ی سریع با همه امپراطوری گردید. این عمل داریوش مانند اکثر خدماتش از کارهای بی‌نظیر او محسوب می‌شود. او با این کار توانست در سریع‌ترین زمان ممکن از وقوع هرگونه مشکلی در ولایات جلوگیری کند.

یکی از جاده‌های اصلی امپراطوری که به دستور شاه ایجاد شد، جاده‌ای بود که بابل را با مصر مرتبط می‌کرد. جاده دیگر جاده شاهی بود که شوش را به ساردیس در لیدییه متصل می‌کرد. جاده‌های دیگر نیز فرعی محسوب می‌شدند. این راه‌ها، گذشته از رفاه حال سپاهیان، جهت حمل و نقل آذوقه و دیگر کالاهای مورد نیاز آنها، به جاده‌های اصلی هم وصل می‌شدند.

همان‌گونه که ذکر شد، داریوش در ایجاد و توسعه راه دریایی نیز کوشید و با حفر کانال و دهانه نیل، مدیترانه را به دریای احمر و دریای پارس متصل کرد.

دیگر از کارهای داریوش، ایجاد یک نظام واحد پولی بود. او سکه‌های طلائی به نام دریک یا زریک را پشتوانه این نظام پولی کرد.

داریوش در جهت رونق هرچه بیشتر بازرگانی کشور، دستور حفظ امنیت راه‌های



زمینی و دریایی را داد و در این خصوص بسیار جدی بود. او به کشاورزی نیز اهمیت فراوانی می‌داد و در کشت گندم و غلات و میوه‌ها و حمل آنها توجه خاصی می‌نمود. او نسبت به پیروان ادیان دیگر با مهربانی و لطف برخورد می‌کرد و آنان در آزادی کامل به سر می‌بردند. وی در فرمانی به بازرس و فرستاده خود در آسیای صغیر، نوشت اراضی متعلق به معبد آپالون را از پرداخت مالیات و کاهنان آن را از الزام به کار اجباری که معمول در ولایات تابع بود، معاف کند. وی با این اعمال چنان در نزد یونانیان محبوب بود که با شروع جنگ ایران و یونان، معابد یونانی در تمام آسیای صغیر وحتى معبد دلف، از داریوش حمایت کردند و هموطنان خود را از شرکت در جنگ علیه او بازداشتند.

## نظام اداری

۱- در نظام اداری داریوش قوانین به شدت از سوی هر مقامی با هر رتبه‌ای تا مردم عادی اجرا می‌گردید.

یک کارمند در سفر، همیشه گذرنامه‌ای مهر شده به همراه داشت. در این برگه ذکر شده بود که این فرد از سوی چه کسی ماموریت دارد و چه سیری را طی می‌کند و چه میزان آذوقه جهت مصرف خود و در صورت داشتن همراهان، نیاز دارد. این هزینه محاسبه می‌گردید و در لوح گلی ثبت می‌شد و کارمند مذکور مهر خود را بر روی لوح گلی فشار می‌داد و این لوح به منزله رسید و صورت هزینه‌های امروزی بود.

لذا کارمندان می‌بایست همیشه مهر خود را همراه داشته باشند. این لوح‌ها به صورت بایگانی نگهداری می‌شد و هر دو ماه یکبار مسئولان امر موظف بودند گزارشی از عملکرد را جمع‌آوری و به تخت جمشید ارسال کنند. از لوح به دست آمده مشاهده گردید همه دریافت‌ها و پرداخت‌های یک سال در یک جا جمع شده بود. درستی و صحت این اسناد و رسیدهای دریافت و پرداخت، توسط سه کارمند صورت می‌گرفت که به ترتیب: مسئول بخش یا رئیس کل انبار و پس از او آتش ریز که این مقام، مقام رسمی روحانی محل است که از سوی حکومت جهت انجام مراسم مذهبی و امور دولتی تعیین شده بود. او نیز می‌بایست صحت سندها را تایید می‌نمود و مهر می‌کرد. داریوش این شیوه را بسیار مؤثر می‌دانست، زیرا روحانیون به شدت قابل اعتماد بودند و در کنار انجام وظایف دینی، زمانی را برای خدمت در کارهای دولتی و اداری قرار می‌دادند. مقام سوم نگهبان انبار نامیده



می‌شد که او نیز می‌بایست سندها را مهر و تایید می‌نمود.

با وجود این مقامات، یک حساب‌برس ویژه نیز وجود داشت. او مسئولیت همه حساب‌های یک حوزه را به عهده داشت.

این حسابداران ویژه در مناطق خود به همه‌جا سرکشی می‌کردند و موجودی محل را کنترل و صورت حساب تهیه می‌نمودند. کار آنان اکثراً در اول و آخر سال انجام می‌گرفت. این حسابرسی تخصصی نیز بار دیگر کنترل و تحویل مقامات می‌شد.

۲- تخت جمشید مرکز دیوان اداری و مقر بالاترین مدیریت کشور بود. خزانه‌دار دربار، مسئول اداره‌ی خزانه‌ی شاهی و دیگر خزانه‌های کشور مرکزی شاهنشاهی هخامنشی بود. مقام بعد کاخ‌دار بود که مقامی مانند خزانه‌دار داشت. وظیفه او عزل و نصب و ترتیب دادن جیره کارگران و دارای قدرتی بسیار زیاد بود.

مقام دیگر در نظام اداری، نمایندگان محلی دولت بودند. آنها وظیفه داشتند دستورهای رسیده از مقام‌های بالاتر را با جدیت اجرا نمایند. از جمله ذخیره‌ی بذر و نظارت بر برداشت محصولات با آنها بود.

آنان طی سفرهای شاه، وظیفه تأمین خوراک او و همراهانش را عهده‌دار بودند و می‌باید به بهترین نحو وظایف خود را اجرا می‌کردند.

۳- دستمزدها در زمان داریوش اکثراً به صورت جنسی پرداخت می‌شد. و پایه اصلی محاسبه‌ی آن جو و حداقل مزد یک مرد، حدوداً سی کیلو جو در ماه بود. مزد و یا همان جیره با توجه به سن کارگر و کارمند تغییر می‌کرد. کارگرانی که حداقل جیره را می‌گرفتند، به عنوان و مناسب‌های گوناگون، اضافه درآمد داشتند و به طور منظم پاداش دریافت می‌کردند.

بانوان خیاط و کارگران آب میوه گیر هر سی نفر ماهانه یک بز و یا گوسفند گرفتند که نیاز آنان را تامین نمی‌کرد و ناچار مقداری کمک شاهانه به این گروه تعلق می‌گرفت. علاوه بر این اضافه پرداخت‌ها، جیره‌ای به نام پیش‌کشی وجود داشت. مثلاً زانوها پنج ماه تمام جیره‌ای ویژه می‌گرفتند که به جنسیت کودک بستگی داشت. گذشته از آن کارگران مشاغل سخت، جیره سختی کار می‌گرفتند. پرداخت حقوق کارگران که همان جیره محسوب می‌شد، توسط روحانیون انجام می‌شد. این امر اعتماد شاه به روحانیون را می‌رساند و وی گذشته از اجرای مراسم دینی از آنان در مسئولیت‌های اداری نیز



استفاده می‌کرد.

در آن دوران اگر شخصی در هر رده‌ای مهارت و توانمندی خود را به درجه بالاتری می‌رساند، از حقوق و مزایای بالاتری بهره‌مند می‌شد. کارمندان سطح بالا و مسئولان، جیره‌ای بسیار بالاتر از کارگران داشتند و چون این گروه دارای خدمه‌هایی بودند، جیره‌ی آنها را باید از همان دریافتی خود پرداخت می‌کردند.

۴- نظام مالیاتی نیز در دستور کار دولت هخامنشی قرار داشت. به طوری که لوح به دست آمده نشان می‌دهد، مالیات از همه طبقات گرفته می‌شد. ماموران مالیات هر کدام در تخصص خود عمل می‌کردند. ماموران اخذ مالیات، غله و مقدار مختلفی جو دریافت می‌کردند که بخشی را برای بذر، نگاه می‌داشتند تا در اختیار بذرکاران قرار دهند.

مالیات گیرندگان زمین نیز، مامور اخذ مالیات روغن، جو، بز و گوسفند بودند. در این بین میوه، خرما، گردو، گاو، اسب از اقلام مالیاتی بوده‌اند. در بین لوحه‌های به دست آمده، نام زنان مالیات دهنده که مالکان بزرگ و یا صاحبان گله بوده‌اند نیز به چشم می‌خورد. بزرگی زمین و میزان مالیات آن از سوی اداره‌ی مالیات تعیین می‌گردیده است. اداره مالیات با سرشماری از افراد، آمارگیری از مالکیت و اموال را نیز به عهده داشت. میزان مالیات نیز یک دهم بود.

از عنوان کارمندان در می‌یابیم که میزان مالیات سالانه یک دهم حاصل غله و میوه و یا زاد و ولد بز و گوسفند و گاو بوده است. نوع دیگر مالیات نیز از درآمدهای دولتی، در ارتباط با قراردادهای اجاره، که مسئولیت آن با کارمندان مالیات بود، وجود داشت.



## امکانات جاده‌ای و کاروانسراها

داریوش در ادامه اصلاحات کشوری خود، اقدام به بازسازی و یا ساخت شهرها و کاروانسراها و روستاهای فراوانی نمود.

او در طول جاده‌هایی که ایجاد کرده بود، آبادی‌های فراوانی بنا کرد. در کنار این جاده‌ها، کاروانسراهایی ساخت. این مکان‌ها برای امنیت و استراحت مسافران و پیک‌ها بسیار ضروری بود. کاروانسراها دارای سقف و ساختمان‌های مجهزی بودند و از هر نظر رضایت حال مسافران را تأمین می‌کردند.

در این مکان‌ها اسب‌های تندروی تازه نفس و آماده وجود داشت تا اگر پیک سریع‌السیر حامل پیام، نیاز به سرعت عمل و حرکت سریع داشت با تعویض اسب خود بتواند با سرعت به مأموریت خود ادامه دهد.

از تخت جمشید تا شوش به نقلی بیست و چهار کاروانسرا وجود داشته است. گذشته از آن دژهای استواری با سربازان مسلح در بین راه‌ها و نقاط حساس ایجاد گردید تا از هر نظر امنیت امپراطوری و رفاه حال مردم تأمین شود. مناطق بین راه در آن زمان، آباد گردید و طبق اسناد به وجود آمده هزاران نفر در این زمین‌ها مشغول کار بوده‌اند.

به نقلی هخامنشیان در جایی برج و بارو نساختند و اگر مخروبه‌ای یافت می‌کردند به تعمیر آن می‌پرداختند. داریوش در کتیبه خود در همین زمینه آورده است: چیزهای زیادی را که ویران شده بود، من زیبا ساختم. داریوش به دلیل قدرت و درایت خود دلیلی نمی‌دید که از دشمن هراسی داشته باشد. لذا نیازی به دیوارهای بلند و سنگربندی و قلعه‌های نفوذناپذیر به شیوه دیگر کشورها نمی‌دید. تنها انبارها و خزائن در آن ایام دارای دیوارهای مطمئن بود. راه‌های بین ایالات و شهرها چنان از امنیت برخوردار بود که همگان به راحتی در هر زمانی به اطراف مسافرت می‌نمودند و نیازی به همراه داشتن سلاح و یا نیروی مسلح نبود.

این امنیت به قدری پایدار بود که خراج بابل را در هنگام حمل به تخت جمشید تنها دو نفر با هشت خدمه حمل می‌کردند. با این وصف، راه‌ها بدون مراقب نبود و مأمورانی جهت کنترل نظم حضور داشتند.



## شوش

داریوش در اوایل شروع سلطنت خود در پاسارگاد مستقر گردید. این کاخ توسط کوروش بنا شده بود. داریوش ادامه ساخت تخت جمشید را ادامه داد و کارهای نیمه تمام کوروش را در آن مکان به پایان رساند.

تخت گاه دیگری که داریوش در نظر داشت، شوش بود. شوش مابین پارس و ماد بود. این مکان برای شاه یک تخت گاه امن و دور از دشمن نیز محسوب می گردید. در ساخت این کاخ که از چند ساختمان تشکیل شده بود، از هنرمندان اکثر نقاط جهان آن روز استفاده گردید.

داریوش در کتیبه‌ای آورده است:

این کاخ که در شوش ساخته‌ام از راه دور مصالح و زیور آن آورده شد. زمین به طرف پایین برداشته شد. تا در زمین به سنگ رسیدم. چون کندوکوب انجام گرفت، پس از آن شفته انباشته شد در بخشی به گودی چهل ارش و در بخشی به گودی بیست ارش، روی آن شفته کاخ نباشد و زمین که کنده شد و شفته که انباشته شد و خشتی که مالیده شد، اینها را بابل‌ها کردند. الوار کاج از کوهی به نام لبنان آورده شد. آشوری‌ها آن را تا بابل آوردند. از بابل کاری‌ها و یونانی‌ها تا شوش آوردند. چوب یاکا از قندهار و کرمان آورده شد. زری که در این جا به کار رفته از سارد و بلخ آورده شد.

سنگ گران بهای لاجورد و عقیق شنگرف که در این جا به کار رفته از سغد آورده شد. سنگ گران بهای کدر [فیروزه] که در این جا به کار رفته از خوارزم آورده شد. نقره و آبنوس از مصر آورده شد. زیورهایی که با آن دیوار آراسته شد، از یونان آورده شد. عاجی که در این جا به کار رفته از حبشه و از رُخج آورده شد. ستون‌های سنگی که در این جا به کار رفته از دهی ایبرادش نام در خوزستان آورده شد.

مردان سنگ تراشی که سنگ‌ها را تراشیدند و نقش انداختند، آنها یونانیان و ساردیان بودند. مردان زرگری که طلاکاری می کردند، آنها مادی‌ها و مصریان بودند.



مردانی که چوب نجاری می‌کردند، آن‌ها ساردیان و مصریان بودند. مردانی که آجر می‌پختند، آن‌ها بابلیان بودند. مردانی که دیوار را اندود می‌کردند، آن‌ها مادی‌ها و مصریان بودند.

بعد از اتمام این کاخ بسیار با عظمت داریوش در کتیبه‌ای دیگر می‌گوید: در شوش کار بسیار باشکوهی فرمان دادم. کار بسیار باشکوهی پدید آمد. اهورامزدا مرا بپاید و پدرم ویشتاسپه را وکشورم را.

ایجاد این کاخ پرهیبت و با عظمت، نشان از جلال و جبروت و صلابت امپراطوری هخامنشی بود و این سازه عظیم و زیبا و محکم به نمایندگان دیگر پیام اقتدار و بزرگی داریوش را می‌رساند.

### تخت جمشید

کاخ دیگر داریوش در اقامتگاه کوروش ایجاد شد. این مکان که همان تخت جمشید است، قبل از آن توسط کوروش دارای ساختمان‌هایی شده بود. اما داریوش با تکمیل کارهای نیمه تمام کوروش و ادامه ساخت کاخ حیرت همگان را برانگیخت. این کاخ اسرار آمیز و باشکوه را نمی‌توان در چند کتاب و مقاله به رشته تحریر درآورد. بسیاری از اسرار این کاخ هنوز هم بر همگان روشن نگردیده.

مورخین و دانشمندانی که درباره تخت جمشید اظهار نظر کرده‌اند، آورده‌اند زمانی بوده که این کاخ با عظمت و باشکوه به دستور اسکندر جنایت کار بعد از غارت و چپاول و وحشی‌گری به آتش کشیده و ویران شده بود.

بنابراین از روی حدسیات و آثار باقی مانده، تا حدی سازه‌های این کار تشریح گردد و نمی‌توان شرح کاملی از قبل از ویرانی را داد. عظمت این کاخ به حدی بود که تمام نمایندگان ملل جهان آن روز، بی‌اختیار در مقابل شاهان سر تعظیم فرود می‌آوردند.

مهم‌ترین بنا در تخت جمشید تالار بزرگ بار، آپادانا بود. این تالار که در وسط سکوی تخت جمشید قرار گرفته بود، محل اجتماعات شاهانه بود.

داریوش در سنگ نوشته‌ای بیان می‌کند: پیش از این در این مکان دژی وجود نداشت. به خواست اهورامزدا من این دژ را ساختم. من آن را استوار، زیبا و مقاوم ساختم. همان طور که میل من بود.



سمت چپ آپادانا در نقطه‌ای مسلط به ساختمان، خزانه‌ی ساخته شده بود. به دستور داریوش در همان طرف کاخ اختصاصی وی نیز ساخته شد. اساس نقشه آپادانا، همان نقشه کاخ کوروش در پاسارگاد بود. ایوان دوم رو به شرق بود و هنگامی به نظر می‌آمد که کاملاً پلکان ورودی طی می‌شد. تخت جمشید از نظر شکوه و جلال نه فقط چیزی از شوش کم نداشت، بلکه به مراتب غنی‌تر، عظیم‌تر و رسمی‌تر بود. آپادانا با خشت خام به ضخامت ۵۳۲ متر دیوارسازی شده بود که روی آن پوشش نازکی کشیده بودند و لاقط قسمت‌هایی از این دیوار با آجرهای لعاب‌دار رنگی تزیین شده بود.

قطعات کوچکی از نقاشی دیواری که در پاسارگاد به دست آمده، نشان می‌دهد که هخامنشیان نیز از این هنر برای تزیین بناها استفاده می‌کردند. بدنه ستون‌های سنگی تعبیه شده در پاسارگاد کاملاً صاف بود، ولی ستون‌های تخت جمشید شیاردار بودند. برای ساخت این ستون‌ها قبل از هر کاری قطعات بزرگ سنگ خام را روی هم می‌چیدند. محور مبنایی برای نگهداری قطعات نبود، بلکه فقط به کار تعیین مرکز ستون برای روی هم انباشتن سنگ‌ها می‌آمد.

نگاه داشتن ستون‌ها قائم به خود بود و از این رو تنها بار عمودی را تحمل می‌کرد. برای قطعه زیر بزرگترین سنگ را انتخاب می‌کردند، یکی از این قطعات زیرین در آپادانا هشت متر طول و چهل و پنج تن وزن داشت. با سه قطعه سنگ ممکن بود به ارتفاع برابر ۱۵/۶۵ متر دست یافت. ارتفاع هر ستون نیز بیست متر بود.

در تخت جمشید ضمن حفاری‌ها قطعاتی از مبل، در اتاق‌های جنوبی آپادانا به دست آمد و این قطعات روشن نمود که تالار دارای مبلمانی کامل از صندلی‌ها و میزهای کوچک بوده است.

در چهار گوشه آپادانا چهار برج با نمای بیرونی قوس‌دار، برافراشته بود، حاشیه قوسی بالای این برج‌ها را آجرهای لعاب‌دار نقش‌دار می‌پوشاند.

در این کاخ لوحی از داریوش به دست آمده که وی در آن ذکر می‌کند: داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشناسپ هخامنشی. داریوش شاه می‌گوید: این کشوری که من دارم، از سرزمین سکا‌های آن سوی سغد تا حبشه، از هند تا سپارت را اهورامزدا، بزرگترین خدایان به من ارزانی داشت. اهورامزدا مرا و شاهنشاهی مرا به پا داشت.





در قسمت دیگر تخت جمشید، پلکان شرقی است: از نقوش روی این پلکان معلوم است که داریوش با ایجاد این کاخ، قدرت و استحکام امپراطوریش را نشان می‌دهد. در این نقوش داریوش در حالی که ولیعهدش خشایارشا را در پشت سر دارد، بر تخت قرار گرفته و پاهایش را روی کرسی مخصوص نهاده است. جامه دار شاه نیز پشت سر ولیعهد ایستاده. او کلاهی بر سر دارد که معمول سواران ایرانی بود. این کلاه هنگام حرکت در صحرا و کویر از ورود شن به دهان و بینی جلوگیری می‌کرده است. بنابراین همه خدمه‌ی کاخ مخصوصاً کسانی که در تهیه غذا فعال بودند، از این کلاه استفاده می‌کردند تا نفسشان مواد غذایی را آلوده نکند. فرانکه رئیس تشریفات نیز مقابل شاه ایستاده و دو عودسوز میان او و شاه فاصله انداخته است. او دستش را مقابل دهان گرفته تا مبادا نفس او مزاحم شاه شود.

شاه در این مکان برای مراسم رسمی و دیدار با نمایندگان و هیئت‌های همه کشورهای تحت امر خود که با ارزش‌ترین هدایا را از ممالکشان برای تقدیم به او آورده‌اند، جلوس کرده است.

۱- مادی‌ها با لباس سواران ایرانی، ردایی آستین بلند با شلوار و کمربند پوشیده‌اند و فرمانده آنها در زیر کمربند خنجری فرو برده است.

۲- ایلامی‌ها لباس بلندی با دامن بر تن دارند.

۳- پارسی‌ها، آنان نیز لباس سواران ایرانی را پوشیده‌اند و چکمه‌هایی صاف به پا کرده‌اند.

۴- آریایی‌ها، که با هدایایی پیاله شکل آمده بودند.

۵- گروه پایانی آن ردیف، هیئت دیگری است با لباس سواران ایرانی. تعدادی از آنها با ظاهر مادی و تعدادی دیگر با ظاهر ارمنی.

در بخش کوچک و مایل از ردیف میانی:

۱- ارمنی‌ها نقش شده‌اند. ارمنی‌ها لباسی مانند مادی‌ها بر تن کرده، اما کلاهشان را از گونه‌ها عقب زده، پشت سر روی هم انداخته‌اند.

۲- بابلی در نخستین قصای میانی قرار دارد.

۳- سوری‌ها پس از بابلی‌ها حرکت می‌کنند.

۴- هیأت بعد به جهت کلاه‌های نوک تیز خود، سکاها را تشکیل می‌دهند. هخامنشیان به دلیل این نوع کلاه به آنان (سکاهای تیز خود) می‌گفتند.



آخرین هیأت ردیف میانی سغدیان و خوارزمیان هستند که باز در یک قصای مشترک نقش شده‌اند.

در نخستین بخش ردیف پایین، لیدیایی‌ها، مهم‌ترین قوم آسیای صغیر، به صف شده‌اند. کاپادوکیه‌ای‌ها نیز پشت آنان صف بسته‌اند. زنگیان و رنجی‌ها هم در کنار هم ایستاده‌اند. در ردیف آخر هندی‌ها قرار گرفته‌اند و چون از گرمسیر آمده بودند، تنها یک لنگ بر تن داشتند. با نقش هندی‌ها، اقوام و ملل تا بعد شاهنشاهی هخامنشی به پایان می‌رسید.

داریوش اکثر این بناهای عظیم و باشکوه را جهت مرکز اداری شاهنشاهی بنا نموده بود و محل سکونت خود و خانواده‌اش خارج و جدای این بناها، با فاصله دورتر در دست باز قرار داشت.

## ارتش و سپاه جاویدان

پادشاهان هخامنشی که نام آنان در جنگاوری و مقابله رو در رو با دشمنان داخلی و خارجی زبازند خاص و عام است، گذشته از قدرت فرماندهی و درایت خود، ارتش مجهز و توانمند در اختیار داشتند. آنان به کمک این سپاه قدرتمند بود که توانستند امپراطوری بزرگ خود را بنا کنند و دولت‌های قدرتمند آن روز جهان را شکست دهند. لذا این سپاه دارای آرایش خاصی بود که تا آن زمان این نوع آرایش و نحوه نبرد دیده نشده بود. هخامنشیان آرایش نیروهای خود را به صورت ده‌دهی انجام می‌دادند. کوچکترین واحد، دسته یا گروه ده نفری بود. ده دسته یک واحد صد نفره یا گروهان را تشکیل می‌داد. ده گروهان، یک واحد هزار نفره یا هنگ را تشکیل می‌داد و ده هنگ نیز یک واحد ده هزار نفره یا لشکر را به وجود می‌آورد.

فرماندهی این واحدها، فرماندهی گروه ده نفری، صدنفری، هزار نفری، ده هزار نفری خوانده می‌شد که معادل گروهان، سروان، سرهنگ و سرلشکر امروزی بود. به نقلی این سازماندهی به کوروش و به نقلی به داریوش نسبت داده شده است. عزل و نصب گروهان تا سروان در حیطة اختیار فرماندهان لشکر بود، اما سرهنگ و سرلشکر را شخص شاه منصوب می‌نمود. سربازان ایرانی از بیست تا پنجاه سالگی در ارتش خدمت می‌نمودند. آنان به سپرهای لوزی شکل ساخته شده از نی مجهز بودند و



علاوه بر کمان، شمشیر و کارد نیز دارند. کلاه‌هایی بلند بر سر می‌گذارند و زره آنها از فلس و آهن است. لباس فرمانده عبارت است از:

شلواری سه لا و بالاپوشی دو تکه و آستین‌دار که تا زانو می‌رسید. این فرماندهان در تابستان شنلی ارغوانی یا رنگارنگ بردوش می‌انداختند. پارچه‌ای از کتان بر سر می‌گذارند و هر مرد یک کمان و یک کمند دارد. این نوع آرایش و نحوه‌ی سلاح‌ها به طور ثابت نبوده است و سلاح‌های اقوام دیگر مستقر در ارتش شاه و نوع پوششان کاملاً متفاوت بود.

شیوه نبرد در زمان هر پادشاه با تغییراتی رو به رو می‌شد. در زمان کوروش و کمبوجیه و داریوش، صف‌آرایی جنگی به این صورت بود که کمان‌داران را متصل به هم در خط اول جنگ قرار می‌دادند. رزمندگان ردیف‌های جلو با سپرهایی به اندازه‌ی قامت انسان، در مقابل تیرهای دشمن از خود دفاع می‌کردند. با شروع تیراندازی کمانداران، حمله آغاز می‌شد و دشمن با همین تیرباران تلفات زیادی داده و نظم خود را از دست می‌دادند. در این هنگام سواره نظام که غالباً مادی‌ها بودند از دو جناح به دشمن بهم ریخته حمله می‌کردند و همزمان پارسی‌های پیاده نظام، با حمایل کردن کمان‌هایشان بر شانه چپ، با نیزه به نبرد تن به تن روی می‌آوردند.

با این شیوه جنگ کوروش به پیروزی‌های شگفت خود دست یافت و بعد از او نیز از این رویه استفاده‌های فراوان برده شد. این شیوه نبرد زمانی مؤثرتر شد که شاهان هخامنشی سواران سنگینی را با اسلحه بلخی و سکایی در جناحین به کار گرفت. سوارانی که اسبان آنها نیز مانند خودشان زره پوش بود.

سپاهیان پارسی در جنگ‌ها از کلاه خود فلزی به ندرت استفاده می‌کردند. آنها کلاه‌های نمدی بر سر داشته و با همان حالت وارد میدان جنگ می‌شدند. سپاهیان ایران در مقابله با یونانی‌های دارای شمشیر تنها از نیزه استفاده می‌کردند. کسنوفون نیزه‌ها و زوبین‌های ایرانیان را می‌ستاید که دسته‌هایشان از چوب ساخته شده و به مراتب مقاوم‌تر از اسلحه یونانیان بود. اما در جنگ‌های تن به تن دشمن موفق‌تر عمل می‌نمود.

شاهان هخامنشی بعد از رویارویی با یونانیان و مشاهده‌ی نحوه نبرد آنها، کمانداران خود را در برابر مزدوران و سنگینی اسلحه‌ی یونانی تقویت کردند و آنان را تبدیل به ستون



فقرات سپاه پیاده‌ی پارس نمودند. هخامنشیان طریقه جنگ خود را تغییر داده و به جای استفاده از تیر باران اولیه دشمن، از ارابه‌های جنگی راس دار همراهی سوار نظام بهره بردند. طراحی این ارابه‌ی جدید جنگی را به کوروش نسبت داده‌اند. این ارابه نه تنها در هر سمت و سوی خود مجهز به نیزه و شمشیرهای خطرناک بود، در مرکز چرخ‌ها نیز کاردهای داس ماندی داشت که نوک بعضی به طرف پایین و بعضی به طرف بالا خمیده بود. این کاردها هر چیزی را که سر راهش قرار می‌گرفت، تکه تکه می‌کرد.

این ارابه در جنگ با شاه اسپارت که بر ساتراپ پارسی شوریده بود، به کار گرفته شد. هنگامی که اسپارتیان در دشت پراکنده بودند و از شکست و بیرون کردن ساتراپ ایرانی مغرور و خوشحال بودند، ناگاه ساتراپ با دو ارابه داس دار و چهارصد سوار بازگشت. یونانیان آرایش گرفته و با گروهی هفتصد نفره به مقابله ایستادند.

به دستور ساتراپ ارابه در میان یونانیان وارد شد و تعداد صد نفر از یونانیان را به قتل رساند. دیگر ایرانیان نیز در پشت ارابه حمله کردند و دشمن با وحشت متواری گردید. در مواقع نبرد، هرگز قبل از برآمدن خورشید سپاه حرکت نمی‌کرد. با روشن شدن کامل هوا، صدای سُرنا، که اعلام آماده باش و حرکت بود، از طرف چادر شاه بلند می‌شد و شخص شاه سوار بر ارابه جنگی می‌شد و حرکت می‌نمود.

در ستاد فرماندهی شاه، کاتبانی وجود داشتند که گزارش جنگ و رشادت‌های قهرمانان را ثبت می‌کردند و بعد از جنگ، توسط همین گزارشات این قهرمانان پاداش می‌گرفتند. هرودوت می‌نویسد: کارهای قهرمانانه نزد پارسیان ارج بسیار دارد و سبب ارتقای شخصی می‌شود.

روح جنگ آوری و ایستادگی در مقابل دشمن همراه با دارا بودن مهارت‌های جنگی به قدری نزد داریوش دارای اهمیت بود که او در سنگ نوشته‌ای آورده است:

در حقیقت مهارت من در این است که بدنم تواناست. هم‌اورد خوبی در نبرد هستم. با هوشمندی در آوردگاه می‌نگرم که در مقابل خود دشمنی دارم یا یک دوست. هرگاه نافرمانی را دیدم، آن‌گاه نخستین کسی هستم که باهوش و فرمان و کردار عمل می‌کنم. ورزیده هستم، هم با هر دو دست، هم با هر دو پا. به هنگام سواری، سوارکار خوبی هستم. هنگام کشیدن کمان، چه پیاده چه سواره، کمان کش خوبی هستم. هنگام نیزه افکنی، چه پیاده و چه سواره، نیزه افکن خوبی هستم.



تدارکات سپاه هخامنشی، قبل از رسیدن لشکریان فرستاده می‌شد. تا موقع رسیدن رزمندگان، خدمات رسانی به سهولت انجام پذیرد. مسئولان و خدمه تدارکات، سریعاً چادرهای نیروها را برپا می‌کردند تا سپاهیان استراحت کنند. نانوایان و آشپزها و دیگر ماموران مسئول تدارکات نیز سریعاً شروع به کار نموده تا از نظر تغذیه نیروها به مشکلی برخوردند.

با این مدیریت و رهبری، لشکرهای پر عظمت هخامنشی آماده نبرد می‌گردید. گارد یا سپاه جاویدان یکی دیگر از واحدهای ارتش بود که اصلی‌ترین و مهم‌ترین قسمت ارتش هخامنشی را تشکیل می‌داد و کادر آن اکثراً از فرزندان خانواده‌های بزرگ ایرانی بودند. آنان مطمئن‌ترین، وفادارترین و ورزیده‌ترین نیروهای پادشاهان هخامنشی بودند. در واقع نیروهای اصلی در جنگ‌ها و خط‌شکنان واقعی، این افراد بودند. آنان گذشته از وظیفه اولیه خود که محافظت از شاه بود، همه‌گونه رشادت و فداکاری در مواقع حساس را نیز به عهده می‌گرفتند. آنان را سپاه جاویدان می‌گفتند. (به این علت که با مرگ یا کشته شدن یکی از آنها سریعاً فردی دیگر جای او را می‌گرفت.) به این نحو تعداد افراد این گارد همیشه ده هزار نفر بوده است.

در بین این جاویدان‌ها از عیلامی‌ها و مادها نیز استفاده می‌شد. نیزه‌ی دست یک گروه هزار نفری از این سربازان، در انتها به یک سیب یا انار طلایی کوچک ختم می‌شد و در مواقع ایستادن قسمت انتهایی نیزه بر روی پای گاردیان قرار می‌گرفت، این‌ها همه پارسی و هنگ محافظان مخصوص شاه بودند. این نیروها از ده گروه هزار نفری تشکیل می‌شد. فرماندهی کل گارد جاویدان، فرماندهی کل سپاه ایران نیز بود و از قدرت فوق‌العاده‌ای بهره‌مند بود. این فرمانده را شخص شاه از میان افراد خانواده خود یا از میان دوستان طرف اعتمادش انتخاب می‌کرد.

فرماندهی گارد که فرماندهی کل سپاه هم بود، در مقابل شاه مسئول بود و در تمام اوقات می‌بایست در کنار شاه باقی بماند.

تشکیلات گارد جاویدان، از درجه‌داران و افسران تشکیل می‌شد. این افراد پیاده نظام بودند، اما هنگ‌های هزار نفری سوار هم در بین آنها وجود داشت. محافظت از جان شاه به هنگ محافظان سپرده شده بود و از این رو به هنگام جنگ، در جلو و کنار او مستقر می‌شدند.



در مواقع دیدارهای سران با شاه، این گارد نزدیک‌تر از سپاهیان دیگر به وی بودند. این افراد از خود شجاعت و حماسه‌های فراوانی برجای نهاده‌اند، و تا آخرین روزهای سلطنت هخامنشیان نقش جان نثار را ایفا کردند. در زمان حمله اسکندر به ایران نیز این گارد پر قدرت با یک حمله‌ی برق آسا و شدید، فالانژهای اسکندر را تارومار کردند و به راحتی می‌توانستند نیروهای غاصب اسکندر را شکست دهند، اما چون ماموریت آنان نجات خاندان سلطنتی از دست مهاجمان مقدونی بود، با وجود شکافتن صفوف سپاه دشمن تا اردوی تدارکات آنان، فالانژها موفق شدند، تجدید سازمان کنند و با حملات پی در پی، جاویدان‌ها را عقب برانند.

در آن حملات وحشیانه اسکندر تمام افراد گارد جاویدان در راه محافظت از شاه جان خود را فدا کردند. آن‌ها در حال مرگ نیز به اسب‌ها و سواران مقدونی چنگ می‌انداختند تا مانع از تعقیب شاه شوند.

## نظام دادگستری و قضایی

نظام قضایی در دوران هخامنشی، سلسله مراتب و قواعد خاص خود را داشت. دیوان عالی کشور از هفت قاضی شاهی تشکیل می‌شد. این افراد با تجربه‌ترین و مسن‌ترین قضات کشور به حساب می‌آمدند. شاه هنگام اجرای قانون و یا مشورت‌های قضایی با یکی از این قضات به گفتگو می‌نشست. قوانین حاکم بر کشور که توسط جریان قضایی صورت می‌گرفت، همان موادی بود که از گذشته به ارث رسیده بود. پارس‌ها قبل از کوچ به ایران قانون خود را داشتند و همان قانون را برای خود حفظ کردند. قضات شاهی با وجود نفوذ و قدرت بسیار بالایی که در اختیار داشتند، از سوی شاه هر لحظه درخطر نبودند. در آن دوران اگر یک قاضی شاهی رشوه‌خواری می‌کرد، با چنان مجازات سخت و شدیدی روبرو می‌شد که برای دیگران درس عبرت باشد. در زمان کمبوجیه قاضی چیسمنه، با گرفتن رشوه حق شخص دیگری را پایمال نمود. چون این خبر به شاه رسید، دستور داد قاضی را پوست کنده و آن پوست را بر روی صندلی قضاوت دادگاه قرار دهند و پسر همان شخص را جانشین پدر نمایند.

فرزند قاضی نیز با نشستن بر روی پوست دباغی شده پدر و مشاهده مجازات تخلف در امر قضا، مجبور به رعایت عدالت شده و همیشه در نظر داشت که روی کدام صندلی

نشسته است.

قضات دادگاه شاهی از میان پارس‌ها انتخاب می‌شدند و تا زمان حیات خود، در صورتی که تخلفی از آنها دیده نمی‌شد در کار خود باقی می‌ماندند. آنان افراد خردمندی بودند که به قوانین آگاهی داشتند. داریوش مانند پادشاهان قبل از خود، جهت اجرای عدالت و درست کاری و برچیدن فساد بسیار پافشاری می‌نمود. لذا در اجرای قانون بسیار جدی بود. هیچ فرمان و دستوری نبود که شاه در این موارد تأیید نماید و اجرا نگردد. دستورات شاه بدون تغییر بود.

احکام صادره از سوی قضات می‌بایست به صورت کتبی باشد و این کار توسط منشیان صورت می‌گرفت. در زمان اردشیر دوم، فرزند وی داریوش که قصد کشتن پدر را داشت، لو رفت و دستگیر شد. شاه از قضات شاهی درخواست نمود حکم خود را در آن مورد اعلام کنند و کتباً به اطلاع او برسانند. اما خود به عنوان شاکی از فرزند شکایت نمود.

قضات نیز همگی رای به اعدام شاهزاده داده و کتباً آن حکم را به نظر شاه رساندند. بنابر آن حکم، داریوش فرزند اردشیر دوم اعدام گردید.

پارسیان قانون را بسیار جدی می‌گرفتند و در اجرای آن هیچ فردی فراتر از قانون نبود. چنان که در زمان خشایارشا شاهزاده‌ای هخامنشی به نام ستاسپه دختر یکی از سرداران را مورد اذیت و آزار قرار داد. چون این خبر به شاه رسید، وی فرمان به صلابه کشیدن شاهزاده را صادر کرد. مادر ستاسپه که خواهر داریوش بود نیز دستور داد که شاهزاده باید پیرامون افریقا را جاده بکشد تا از مرگ رهایی یابد. ستاسپه نهایت سعی خود را نمود، اما بعد از مدتی بدون نتیجه بازگشت. شاه نیز دستور به صلابه کشیدن او را صادر کرد و حکم اجرا گردید.

مجازات‌ها نیز نسبت به جرم افراد متفاوت بود. این مجازات‌ها بسیار شدید و بدون رحم در مورد مجرمین اجرا می‌گردید. در آن زمان جهت اجرای عدالت و ایجاد امنیت چاره‌ای جز آن مجازات‌ها نبود. محکومین به اعدام یا به دار کشیده می‌شدند و یا گردن آنها زده می‌شد.

کسنوفون در ستایش از امنیت عمومی در شاهنشاهی هخامنشی می‌نویسد: اغلب می‌شد در راه‌های عمومی مردمی را دید که پا، دست یا چشم خود را از دست داده





بودند. از این رو در حوزه فرمان‌روایی کوروش، یونانیان نیز همانند ایرانیان می‌توانستند تا هنگامی که گناهی از آنها سرنزده باشد، بی‌واهمه به هر جایی که می‌خواستند و با هر وسیله‌ای سفر کنند.

هرودوت نیز می‌نویسد: در ایران شاه برای یک گناه کسی را اعدام نمی‌کند و هیچ پارسی حتی در منزل خود کسی را که تنها یک بار مرتکب گناهی شده باشد، آن‌طور تنبیه نمی‌کند که جبران‌ناپذیر باشد. او تنها پس از آنکه گناهان گناهکار را بیشتر از خدمات او دید، تنبیه سخت را اجرا می‌نماید.

کشتن پدر و مادر جرمی بسیار نابخشودنی در میان پارسیان بود و آنها ادعا می‌کردند که تاکنون از میانشان کسی مرتکب قتل پدر و مادرش نشده و اگر کسی مرتکب این گناه بزرگ شود، فرزندان غیر واقعی و یا حرامزاده هستند.

افشای راز مخصوصاً افشای راز و اسرار حکومتی و شاهی نیز از جرم‌های نابخشودنی بود. اصولاً پرحرفی در نزد پارسیان شدیدتر از هر گناه دیگری مجازات داشت و بر کسی که سکوت برایش دشوار بود، اعتمادی برای در میان نهادن سخنی بزرگ باقی نمی‌ماند. بدهکار هم مجرم بود، این یک قانون پارسی بود: «اگر بدهکاری بدهی خود را نپردازد، به ناچار پای ضامن او در میان است.» و اگر ضامنی وجود نداشت، بدهکار آن قدر در زندان می‌ماند تا بدهی‌اش پرداخت شود.

قانون شکنی برضد دولت، برضد شخص شاه و خانواده‌اش هم ممکن بود، مجازات مرگ را در پی داشته باشد.

## تعلیم و تربیت

پارسیان به فرزندان خود از پنج سالگی تا بیست سالگی سه آموزش اساسی می‌دادند: اسب سواری، تیراندازی، راست‌گویی.

دقیق‌ترین تربیت، شامل ولیعهد بود. افلاطون می‌نویسد:

... همین که فرزند ارشد شاه که وارث تاج و تخت است به جهان می‌آید جشن برپا می‌کنند و پس از آن نیز هر سال در تمام آسیا روز تولد شاه را جشن می‌گیرند. سپس فرزند شاه را به خادمه‌های لایق و خواجه سرایان دربار می‌سپارند.

این افراد موظفند که علاوه بر تربیت کودک، مراقب باشند که اعضای تن او به خوبی





رشد کند تا کودک از زیبایی تن چیزی کم نداشته باشد. با هفت ساله شدن فرزند شاه، او را به استادان ماهر سوارکار می‌سپارند، تا هنر سوارکاری و شکار را فراگیرد. با چهارده ساله شدن وی، چهارتن از مربیان شاهانه، عهده دار تعلیم و تربیت جدید وی می‌شوند. یکی از استادان خدپرستی و آیین کشورداری را به او می‌آموزد و دومی که عادل‌ترین مردمان است به او می‌آموزد که در همه عمر جز راست نگوید. سومین مربی که از خویشتن‌داری بهره‌ای فراوان دارد، به او فرا می‌دهد که تن به اسارت هوی و هوس ندهد و به آزادی و آزادگی عادت کند و از همه مردم بیشتر بر شهوات و آرزوهای خود مسلط گردد، نه آن که بنده شهوات شود. مربی چهارم که دلاورترین مردمان است، او را دلاوری بی‌باک بار می‌آورد و به او تعلیم می‌دهد که اگر ترس در دل خود راه دهد، برده خواهد بود نه آزاد.

کودکان پادشاهان پارسی تا سن چهار پنج سالگی در مقابل چشم پدر ظاهر نمی‌شدند. یکی از دلایل این کار آن بود که اگر کودک مرد، باعث اندوه پدر نشود. در پارس بچه‌ها به پدر و مادر احترام فراوان می‌گذاشتند و اگر پسری قصد ازدواج داشت، نیازمند اجازه پدر و مادر بود.

قدرت پدر بر پسر در ایران به قدری بود که ارسطو عقیده داشت پارسیان با پسران خود مانند بردگان رفتار می‌کنند.

دختران نیز به اندرونی سپرده می‌شدند تا هنر خانه‌داری و ربیستگی و بافندگی فرا گیرند.

فرزندان مقامات بلند پایه ایرانی در دربار شاه آموزش می‌دیدند. کسوفون در این باره می‌نویسد: پسر بچه‌ها می‌بینند و می‌شنوند که شاه چگونه می‌بخشد و محروم می‌کند. از این رو، از کودکی می‌آموزند که اطاعت کنند و فرمان بدهند.

فرزندان مقامات درجه پایین‌تر، در دربار ساتراپ‌ها و حاکمان محلی تربیت می‌شدند. این پسران پنج تا پانزده ساله را در گروه‌های پنجاه نفری به شاهزاده یا ساتراپ می‌سپردند. نحوه آموزش و تعلیم و تربیت این گروه‌ها به این گونه بود که پیش از برآمدن آفتاب، زنگی یا شیپوری پسران را برای شکار و آموزش‌های جنگی بیدار می‌کرد. مربی گروه به جهت آشنا ساختن آنها با سختی‌ها، اغلب شرایطی را فراهم می‌کرد که شب را در طبیعت به صبح رسانند. به این ترتیب نوجوانان پارسی با سرما و گرما خو می‌گرفتند و از



میوه‌های وحشی مانند بلوط، سیب صحرایی و... تغذیه می‌کردند. آنها حق استفاده از جانوران شکار کرده را نداشتند و باید آن را تحویل خانه می‌دادند. در ادامه آموزش‌ها، نوجوانان تیراندازی، نیزه افکنی، دو، سوارکاری، و ورزش‌های دیگر را تمرین می‌کردند. شاه نیز برای برندگان جوایزی در نظر می‌گرفت. غروب‌ها نوجوانان به کارهای کشاورزی و دام‌داری و درخت‌کاری مشغول می‌شدند. علاوه بر آن سلاح نیز می‌ساختند. آنها با کمک مربیان دیگر با سرودهایی حماسی همراه با داستان‌های پهلوانان ایرانی آشنا می‌شدند.

نوجوانان در شانزده سالگی به مرتبه‌ی نجبای جوان یا دونده‌ی سپاه و کارآموز می‌رسیدند و ده سال در این جایگاه می‌ماندند. آن‌ها گذشته از اجرای وظایف خود، نگهداری و مراقبت از جنایتکاران و تعقیب و دستگیری راهزنان را نیز عهده دار بودند. بعد از گذشت این مرحله، ورود آنها به مرتبه جنگیان کامل، که پارسیان آزاد از بیست و پنج تا پنجاه سالگی عضو آن بودند، شروع می‌گردید. آموزش دینی این گروه‌ها نیز در دست روحانیون مخ بود. دیگر آموزش‌های معنوی و فنی نیز تحت نظر مربیان خاص صورت می‌گرفت.

اکثر جوانان ایرانی در آن دوران به این شیوه تربیت می‌شدند و به همین جهت نظم و اطاعت‌پذیری در آنان به نحو چشمگیری مشاهده می‌گردید.

## کشاورزی

ایرانیان قدیم نسبت به درخت‌کاری و کار کشاورزی به دید یک فریضه دینی نگاه می‌کردند. درخت از گذشته در ایران مقدس بود. ارزش درخت در ایران چنان بود که اگر کسی درختی را می‌شکست، مجبور بود جریمه سنگینی پرداخت و یا چند درخت دیگر جایگزین کند.

ایرانیان با احترامی که به درخت می‌گذاشتند، توانسته بودند سرزمین ایران را تا حد بسیار زیادی سرسبز و پُر درخت نمایند. به طوری که در آن ایام اکثر زمین‌های خشک و کویری حال حاضر، پر از درخت و سرسبز بوده است.

سقراط به شاگردان خود درباره علاقه ایرانیان به کشاورزی می‌گوید: شاه ایران توجه بسیار زیادی دارد که زمین توسط ساکنان آن کشت شود و توسط لشکریان محافظت و



نگهداری گردد و بر کشاورزان و لشکریان، هر کدام مسئولی جداگانه گماشته است. نقل است که شاه در هنگام جایزه دادن، اول به نظامیان دلاور هدیه می‌داد. زیرا اگر برای زمین کشت شده نگرهبانی نباشد، کشت بیهوده خواهد بود.

پس از آن کسانی که زمین‌های خود را خوب کشت کرده بودند، جایزه می‌گرفتند، چرا که اگر روستا و روستایی نباشد، دلیران و لشکریان زنده نخواهند ماند.

اهمیت دادن به کشاورزی به حدی بود که قانونی ویژه به پارسیان اجازه می‌داد در صورتی که زمین بایر را آباد کنند، تا پنج نسل می‌توانند بدون پرداخت مالیات از آن بهره گیرند. خود شاه ساخت سدها را در کوهستان‌ها بر عهده می‌گرفت. آب سد توسط نهرها به مزارع می‌رسید و صاحب زمین نیز باید پول آب را پرداخت می‌کرد.

ایرانیان در ساختن قنات نیز بسیار کوشا بودند و این مسئله کمک بسیار زیادی به رونق کشاورزی می‌نمود. در آن ایام جو بیش از غلات دیگر کاشت می‌شد و بعد گندم، استرابون می‌نویسد: در جلگه‌ی ایلام خوزستان، غله به قدری فراوان به دست می‌آید که جو و گندم معمولاً یک تخم صد تخم می‌شود و حتی دویست تخم، این مسئله بسته به بارندگی برداشت محصول از زمین دیمی سه تا ده برابر بذر بوده است و زمین‌های آبی پنج تا بیست برابر.

مادها و پارس‌ها بیشتر از کار دامداری و کشاورزی به باغداری علاقه‌مند بودند. لذا باغ‌های بسیار زیبا با دیوارهای گلی و جوی‌های روان و انواع درختان و گل‌های سرخ و معطر در آن زمان بسیار دیده می‌شد.

کسنوفون در این باره می‌نویسد: شاهنشاه در هر زمینی که باشد، در همه جا باغ‌هایی می‌سازد که پردیس نامیده می‌شوند. در این باغ‌ها هر چه که زمین از زیبایی و خوبی بار می‌آورد، یافت می‌شود و شاه بیشتر وقت خود را اگر هوا اجازه دهد، در این باغ‌ها سپری می‌کند. کوروش کوچک به فرماندهی اسپارتی‌ها که مهمان وی بود، پردیس خود را در سرد نشان داد.

میهمان از انبوه درختان زیبا و فاصله‌های یکسان و خط مستقیم آنها و گل‌های عطرآگین حیرت نمود. کوروش که حیرت مهمان را دید، به او گفت: خود طرح باغ را ریخته و اکثر درختان را با دست خود کاشته است.

در بسیاری از نقاط ایران پردیس‌هایی ایجاد شده بود. آن پردیس‌ها تنها جهت



سرگرمی حکام و شاهزادگان نبود، بلکه جهت تولید انواع میوه و محصولات دیگر برپا می‌گشت. شاه شخصاً با حضور خود و یا توسط نمایندگانی کار در باغ‌های میوه را نظارت می‌کرد. این باغ‌ها را بیشتر در کنار رودخانه‌ها می‌ساختند و آب را از جوی‌های گوناگونی به باغ می‌رساندند. در مجموع ایرانیان در ساخت نهر و مخصوصاً قنات استادان ماهری بودند. آنان با این اختراع توانستند زمین‌های خشک را با آبی که گاهی از عمق صدمتری زمین به مظهر قنات می‌رساندند، آبیاری و سرسبز کنند.

سدهای فراوانی نیز از هخامنشیان کشف شده که گویای همین مطلب است. درخت خرما یا همان نخل نیز جایگاه خاصی در میان ایرانیان داشت.

نخل، سمبل حاصل‌خیزی بود. نخل تقریباً اکثر نیازهای زندگی را تأمین می‌کرد. از میوه آن سرکه و شیره و غذاهای متنوع می‌ساختند. از هسته خرما نان تهیه می‌کردند و گاهی جهت سوخت و خوراک دام نیز استفاده می‌کردند. از برگ نخل انواع وسایل زندگی را بافته و استفاده می‌کردند.

در مناطق گرم نیز باغ‌هایی با صفا و پر محصول ایجاد می‌شد تا هم سرسبزی آن مناطق تأمین شود و هم دارای هوایی خنک و دلپذیر گردد.

## شورش و ناآرامی‌های مستعمرات یونانی

چند سال بعد از بازگشت داریوش به ایران و اشتغال وی در سازمان دهی کشور، ولایات ساحلی ایونیه در آسیای صغیر، به علت فشار و تعدی حکام آن ایالات، دچار نارضایتی‌های مردمی شدند. این حکام یونانی بودند و از طرف شاهنشاه هخامنشی به حکومت انتخاب می‌شدند.

آنان به جز شاه ایران در مقابل هیچ مقام دیگری پاسخ‌گو نبودند، لذا رویه‌ای ظالمانه و خلاف رسوم طوایف یونانی در پیش گرفتند. مردم تحت فرمان آنها با کراهت و اجبار سلطه‌ی آن حکام را تحمل کرده و در انتظار سرنگونی‌شان بودند. در نهایت به علت حمایت دولت ایران از این حاکمان به جهت اطاعت از پادشاه هخامنشی و مقاومت آنتی‌ها در قبول بازگشت هیپیس، جبار تبعید شده‌ی خود که به دربار داریوش پناه آورده بود، بعضی از ایونی‌ها را هم که با آنان روابطی داشتند وهم پیمان بودند از این رویه‌ی ایران رنجاند و به فکر مقاومت در برابر این مداخله جویی‌ها انداخت.



ایونی‌ها شورش و مقاومت را آغاز کرده و در پی آن نواحی آسیای صغیر و مرزهای ماد و لیدیه دچار یک شورش دامنه دار گشت. شورش از شهر ملطیه آغاز شد و حاکم یونانی آن آریستا گوارس با تحریک هیس تیه پدر زنش که در بار داریوش تبعید بود، در این شورش نقش داشت. شورش ایونی‌ها به شهرهای دیگر نیز سرایت کرد و آنها موفق شدند حکام دست نشانده‌ی ایران را برکنار نمایند.

در این بین آریستاگوارس هم بر خلاف میل باطنی خود در ملطیه حکومت مردمی اعلام کرد و با این کار، خود را رهبری محبوب در نزد شورشیان نشان داد. در همان احوال آریستاگوارس با تشویق و تحریک آتنی‌ها، اهالی ارتریا و تعدادی از شهرهای یونان، آنان را در اتحاد با شورشیان بر علیه دولت ایران به هیجان آورد.

شورشیان ملطیه بعد از سازمان دهی با کمک نیروهای آتن و ارتریا، به شهر سارد، پایتخت لیدیه حمله کردند. چون در آن ایام در سارد لشکری نبود، مهاجمان موفق به فتح سارد شدند، ولی پادگان شهر به دلیل مقاومت فرماندهی ایرانی آن ارتافرن و عده کمی که در اختیار داشت، تسخیر نشد. این فرمانده ایرانی با همان تعداد اندک سپاه به مقابله مهاجمان آمد و شهر را که شورشیان به آتش کشیده بودند، از دست آنها خارج کرد. با رسیدن خبر حمله شورشیان به سارد، نیروهای پارسی که در مشرق رود هالیس بودند، به سرعت مشغول سازماندهی و تجهیز خود شده و به کمک نیروهای مستقر در لیدی شتافتند. اما با رسیدن این قوا سپاهیان یونان متواری گشته بودند. ایرانیان در تعقیب آنها به افس رسیدند و با مشاهده شورشیان آنها را مورد حمله قرار داده و شکست دادند. پارسی‌ها تعداد بسیاری از دشمنان را در این نبرد کشته و جمع کثیری را نیز اسیر کردند و بقیه یونان‌ها را فراری دادند. این سرکوب سریع و قدرت‌مندانه‌ی قوای پارسی، باعث رعب و وحشت و ناامیدی آتنی‌ها گردید و آنها را از کمک به فرماندهی شورشیان بازداشت. آتنی‌ها به وی پیغام دادند که اقدامات شما علیه داریوش نتیجه‌ای نخواهد داشت.

یونان‌ها با وجود پیغام آتنی‌ها و شکست از سپاه ایران، دست از مخالفت با داریوش برنداشته و به طرف هلس پونت رفته و با تسخیر بیزانس و دیگر شهرهای آن مناطق به ولایت کاریه حمله ور شدند.

با این اوضاع و احوال اهالی جزیره ی قبرس هم با آنان متحد گشتند. همه این ناآرامی‌ها و شورش‌ها به تحریک یونانی‌ها صورت می‌گرفت. زمانی که اخبار این



حملات و آتش زدن سارد توسط ینیاں‌ها و آتنی‌ها به دایوش رسید، وی به ینیاں‌ها توجهی نکرد و برای آنها مجازاتی در نظر نگرفت، اما از آتنی‌ها خشمناک گردید و شروع به تحقیق نمود.

ایرانیان و شخص شاه از اقدام وحشیانه‌ی شورشیان در آتش زدن سارد و معبد آن بسیار ناراحت و غضبناک بودند. داریوش هیس تیه را که در دربار وی به عنوان گروگان به سر می‌برد احضار نمود و به او گفت: که جانشین تو سر به شورش برداشته و به کمک سپاهیان از قاره‌ی دیگر، سارد را به آتش کشیده است. در این شورش و ناامنی تو نیز دخالت داشته‌ای و بدون کمک و راهنمایی تو امکان این شورش نبود. لذا باید خود را شریک خائنان بدانی و مجازات شوی.

هیس تیه که از مشکوک شدن داریوش به خود متوحش شده بود، با چرب زبانی و اظهار ارادت نسبت به شاه، نظر وی را نسبت به خود تغییر داد. وی از داریوش درخواست کرد که به اجازه شاه به نزد ینیاں‌ها برود و آنها را مجدد در اطاعت او درآورد. هیس تیه قسم خورد که با مراجعه به وطنش، همه چیز را به حال اول برگرداند و تا در این کار موفق نگردد، لباس سفر را از تن بیرون نیاورد. داریوش که سخنان محکم و قسم‌های وی را شنید، فریب او را خورد و وی را مرخص کرد تا به وعده خود عمل کند.

## شکست شورش قبرس

به دستور داریوش، سپاه ایران به جهت فرونشاندن شورش‌ها به آن مناطق حرکت نمود. در همان ایام به حاکم سالامین (یکی از شهرهای مهم قبرس) که مشغول محاصره‌ی یکی دیگر از شهرهای آن جزیره بود، خبر رسید سپاه پارس به فرماندهی آرتی بیوس به قبرس نزدیک می‌شود. او به سرعت نماینده‌ای به سوی ینیاں‌ها فرستاد و از آنها درخواست کمک نمود. ینیاں‌ها نیز با سرعت به کشتی‌ها سوار شده و به کمک قبرسیان آمدند. اما در همان زمان سپاه ایران هم از کیلیکیه وارد خاک سالامین گردید. فینیقی‌ها نیز به دستور فرمانده ایرانی دماغه‌ی کل‌اید را دور زدند و کار را بر شورشیان دشوار کردند. حاکم قبرس با مشاهده‌ی آن شرایط، به ینیاں‌ها گفتند در مقابل سپاه ایران و فینیقیه، شما در کشتی‌هایتان نبرد می‌کنید و یا به خشکی می‌آیید و پیاده به مقابله دشمن می‌روید. اگر پیاده نظام را بر می‌گزینید ما با کشتی حضور پیدا می‌نماییم



و شما نیز باید به همان شیوه پیاده و سواره نظام به نبرد بروید.

چون مسئولیت قوای شورشی مشخص گردید و سپاه ایران به جلگه سالامین رسید، حکام قبرس بهترین سربازان خود را جمع کرده و به مقابله آمدند. در آن زمان قبرس نه شهر مهم داشت و هر شهر، دارای یک حاکم بود که از طرف دربار ایران عزل و نصب می‌شدند. یکی از این امرا انسیلوس بود که در این نبرد مقابل آرتی بیوس فرمانده سپاه ایران قرار گرفت و نبرد آغاز شد. آرتی بیوس گذشته از پهلوانی و قهرمانی خود، دارای اسبی بود که مهارت جنگ داشت. آن اسب در حین جنگ دست‌ها را بلند می‌نمود و بر روی سپرهای دشمن فرود می‌آورد و با دندان مردان مسلح را از پای در می‌آورد. حاکم قبرسی با مشاهده این صحنه از مقابله با آرتی بیوس خودداری کرد و به محافظ خود گفت: در مقابل این فرمانده و اسب جنگی او چه بکنم؟ آیا اسب را مورد حمله قرار دهم یا سوار آن را بکشم؟ با مشورت فرمانده و محافظ او قرار بر این شد که انسیلوس به فرمانده هجوم برد و محافظ به اسب.

فرمانده‌ی قبرسی با هراس و مخفی کردن خود، به آرتی بیوس رسید و موفق شد یک ضربت ناگهانی به وی وارد کند. در همان وقت، اسب جنگی آرتی بیوس دست‌ها را بلند نمود و ضربتی به سپر انسیلوس زد. اما محافظ وی از سوی دیگر خود را به اسب رساند و با داس پاهای اسب را قطع کرد. با قطع شدن پاهای اسب، سوار و اسب هردو بر زمین افتادند. این در حالی بود که جنگ به شدت ادامه داشت و در همان حال سته سنور حاکم دیگر قبرسی با سپاهیان خود به طرف ایرانیان آمد. ارابه‌های جنگی سالامینی‌ها که او را دیدند به کمک ایرانیان آمده و جنگ به نفع قوای پارس به پایان رسید.

قبرسی‌ها فرار کردند و تلفات فراوانی برجای گذاشتند. از جمله کشته‌شدگان انسیلوس بود که قبرسیان را به شورش تحریک کرده بود. این حاکم چون قبل از حمله، شهر آماتونت را در محاصره گرفته و موجب آزار مردم آن شهر شده بود، اهالی شهر مزبور سر او را بریده و به شهر خود بردند و به یکی از دروازه‌ها نصب کردند.

چون پنین‌ها با خبر شدند که انسیلوس به قتل رسیده و قوای او شکست خورده و سپاه ایران تمامی شهرهای قبرس را به جز سالامین که به حاکم قبلی خود تسلیم شده بود را محاصره کرده اند، جنگ دریایی را رها کرده و به یونیه فرار کردند. در این نبردها شهر سُل از خود مقاومت بیشتری نشان داد. اما ایرانیان با نقب زدن در زیر دیوار شهر،



آن را هم فتح کردند. سپاه ایران با قدرت و درایت خود موفق شد بار دیگر قبرس را فتح و مطیع داریوش کند.

## شکست شورش یونیه و کاریه

با شکست شورشیان قبرس، دوریزس، داماد داریوش و دیگر سرداران سپاه ایران به ینیاها حمله نمودند و آنان نیز به کشتی‌هایشان پناه برده و متواری گشتند.

سپس این سرداران بزرگ با حملات سریع و شدید خود، شهرهای ینیاها را یکی پس از دیگری گرفته و همه اموال آنان را به غنیمت بردند. بعد از ایجاد آرامش در آن مناطق، دوریزس با سپاه خود به طرف شهرهای ملس پونت روانه شد. او در این حملات به قدری سریع و قدرتمندانه عمل کرد که شهرهای داردانوس، آبی دوس، پرت، لامپ ساک و په سوس تنها یک روز قادر به مقاومت بودند. در همان زمان به این فرمانده ایرانی اطلاع داده شد که کاری‌ها با ینیاها متحد شده و شورش کرده‌اند. لذا وی مجبور شد که به طرف کاریه رفته و شورش آن نواحی را سرکوب کند. او به سرعت سپاه خود را به یاغیان رسانید و با حملاتی قدرتمندانه، آنان را به شدت شکست داد. در این حملات ده هزار نفر از شورشیان و دو هزار نفر از سپاه ایران کشته شدند. بقیه شورشیان نیز متواری گشته و به معبد زوس واقع در جنگل‌های چنار پناه بردند. آنان در آن مکان به گفتگو در مورد تسلیم شدن به ایرانیان و یا ترک خاک آسیا مشغول بودند که در همان وقت اهالی می‌لت به کمک آنها آمدند.

کاری‌ها با دیدن متحدین خود، روحیه‌ی از دست رفته‌شان را به دست آورده و مجدد به مقابله با سپاه ایران آمدند. با روبه رو شدن دو سپاه با هم، نبردی سخت در گرفت. این بار نیز ایرانیان به پیروزی رسیدند و تعداد بسیار زیادی از شورشی‌ها و اهالی می‌لت کشته شدند. در جبهه دیگر، هیمه سردار پر افتخار ایرانی، به طرف دریای مرمره حرکت کرد و با نبردهای پراکنده، کیوس و می‌سیه را فتح و به اطاعت از ایران درآورد. وی در همان ایام باخبر شد که دوریزس به طرف کاریه رفته. بنابراین او نیز به سوی داردانل حرکت کرد و تمامی الیان‌های ایلون و گرژیت‌ها را سرکوب و مطیع ساخت.

این سردار بزرگ بعد از چندی در ترووا مریض شد و درگذشت. چندی بعد حکمی از جانب داریوش به ارتافرن حاکم ایالت لیدیّه رسید. داریوش به او فرمان داده بود که با





اوتانس یکی از سه سردار ایرانی، به یونیه و آلیه حمله نماید.

آنان نیز طبق دستور با حمله خود شهرهای گلازومین و سیم را فتح کردند. پیروزی‌های مکرر ایرانیان، آریستاگر، مسبب و محرک فتنه و شورش یینان‌ها و دیگر مناطق را از مقابله با شاه ایران مایوس نمود. او با مشاهده‌ی حملات پی در پی ایرانیان و قدرت جنگی آنها که منجر به تلفات بسیار بالای شورشیان شده و اکثر شهرها نیز توسط آنها فتح گشته بود، به سرعت با اطرافیان خود به مشورت پرداخت و گفت: ما قدرت مقابله با سپاه شاه ایران را نداریم پس بهتر است مکانی را در نظر داشته باشیم تا در صورت یورش ایرانیان به می‌لت، به آن مکان امن نقل مکان کنیم.

این طرح توسط دیگر یاران او مورد قبول واقع نشد و وی نیز حکومت می‌لت را به یکی از نزدیکان خود سپرد و به قصد نبرد در نواحی شهر تراکیه رفت و در حین محاصره قلعه ای کشته شد و سپاه او نیز پراکنده گردید.

### سقوط می‌لت

هیس تیه با اجازه گرفتن از داریوش، به سارد و دیدار آرتافرن آمد. آرتافرن از وی در مورد شورش‌های پدید آمده در منطقه سوال کرد. هیس تیه اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت از این شورش‌ها در حیرت هستیم. اما چون آرتافرن وی را به خوبی می‌شناخت و از چگونگی ارتباط شورشیان با وی باخبر بود، به او گفت که می‌داند همه این آشوب‌ها را او به پا کرده است.

هیس تیه نیز چون از اطلاعات کامل آرتافرن نسبت به خود باخبر شد، به شدت وحشت کرد و قبل از آنکه گرفتار گردد، شبانه از طریق دریا فرار کرد و ضمن عهد شکنی با داریوش جهت فتح جزیره ساردینی، فرماندهی شورشیان را نیز عهده‌دار شد.

هیس تیه چون به جزیره خیوس رسید، در ابتدا توسط یاغیان که تصور می‌کردند او به نمایندگی از سوی شاه ایران آمده، دستگیر شد. اما بعد از اطمینان از اینکه او در مقابل داریوش قرار گرفته، وی را آزاد نمودند. یینان‌ها از هیس تیه سوال کردند که چرا باعث این شورش‌ها و کشتارها گردیده و انگیزه واقعی او چه بوده، هیس تیه که پی به خشم و ناراحتی یینان‌های ضربت خورده برد، با فریب آنها گفت: من شما را به شورش فرا خواندم چون متوجه شدم داریوش شاه پارس در صدد آن است که فینیقی‌ها را به خاک



ینیان کوچ دهد و ینیان‌ها را به فینیقیه برد. او با این داستان دروغین خود به شدت آن مردم را وحشت زده نمود و خود را تبرئه کرد.

او از آن جزیره نامه‌هایی به بعضی از بزرگان سارد نوشت و درباره‌ی شورش‌ها و نحوه‌ی ادامه آن با آنان مشورت نمود. این مذاکرات و مکاتبات از طرف ارتافرن کشف شد و همگی توطئه‌گران اعدام گردیدند. چون طرح هیس تیه به نتیجه نرسید، مردم جزیره خیوس از او خواستند که هر چه زودتر منطقه آنها را ترک کند. هیس تیه چون دید در آن جزیره جایگاهی ندارد به سوی می‌لت رفت.

مردم می‌لت که به تازگی از دست حاکم قبلی خود آریستاگر نجات پیدا کرده بودند، راضی به حضور هیس تیه به عنوان حاکم جدید بین خود نبودند. لذا با حمله یکی از ناراضیان به او که منجر به زخمی‌شدنش گردید، وی مجبور به بازگشت به جزیره خیوس شد.

او مجدد از آن منطقه رانده شد و چون موفق به تهیه کشتی نگردید، به سوی می‌تی‌لت رفت و با تهیه چند کشتی به سمت بیزانس حرکت کرد. او با وارد شدن به بیزانس، قوانین جدیدی را به اجرا درآورد و از ارتباط بیزانس با دیگر اقوام که از دریای سیاه وارد می‌شدند جلوگیری نمود و فقط آن تعداد از کشتی‌هایی که به قوانین او احترام می‌گذاشتند و از او اطاعت می‌کردند، حق ورود را داشتند.

در همان زمان سپاه ایران در ادمه‌ی لشکرکشی‌ها و سرکوب یاغیان، به می‌لت نزدیک می‌شدند. با خبر نزدیک شدن ایرانیان، اقوام می‌لت، ینیان‌ها، لس‌بس، خیوس، ساموس و فوسه با یکدیگر متحد شده و مصمم شدند در مقابل سپاه ایران ایستادگی نمایند. آنان تعداد سیصد و پنجاه کشتی تهیه نموده و آرایش جنگی به خود گرفتند.

ایرانیان چون نیروی دریایی وسیع دشمن را دیدند، تصمیم گرفتند بدون جنگ می‌لت را تصرف کنند. بنابراین طی مذاکره‌ای که با نمایندگان و حکام دشمن نمودند اعلام کردند که اگر شورشیان سریعاً پراکنده و مطیع شوند، فرمانده سپاه ایران نیز تضمین می‌کند که با اهالی با رافت و مهربانی برخورد نماید در غیر این صورت با شروع حمله و ورود سپاه پارس به شهر، مجازات شدیدی نسبت به شورشیان به مرحله اجرا درخواهد آمد. با این گفتگوها، سران دشمن دچار سردرگمی و پراکندگی شدند و اختلاف زیادی در میان آنها پدید آمد، ولی با وجود آن جنگ به دلیل سماجت ینیان‌ها به وقوع پیوست.



در این نبرد با وجود تعداد بسیار نفرات دشمن و نیروی دریایی قدرتمند آنان، ایرانیان پیروز گشته و از زمین و دریا می‌لت را محاصره و تصرف کردند. در این نبرد تعداد بسیاری از شورشیان می‌لت کشته شدند و بقیه به همراه زنان و کودکان به اسارت درآمدند. اسرا به دستور فرمانده سپاه ایران به نزد داریوش فرستاده شدند. شاه نیز با آنها به خوبی رفتار کرد و دستور داد آن گروه را نزدیک دجله جهت زندگی مستقر نمایند. با تصرف می‌لت و یاغی‌گری‌های اهالی، و استقرار قوای ایران در آن مناطق، بازماندگان شورشیان و ینیان‌ها از وطن خود متواری شده و به جزیره سیسیل رفتند. ایرانیان بعد از این فتح به سوی کاری‌ها رفته و کاریه را نیز تصرف و مطیع کردند.

چون قدرت و اتحاد قوای شورشی به دلیل حملات سپاه ایران از هم فرو پاشید، هیس تیه از فرصت استفاده کرد و از بیزانس به جزیره خیوس آمد، ولی با مقاومت مردم روبه رو شد. او به سپاهیان خود فرمان حمله به جزیره را داد و بعد از نبردی که صورت گرفت، بر آن منطقه مسلط گردید. او بعد از این فتح اقدام به محاصره شهر تاس کرد، ولی در همان زمان با خبر شد که نیروهای ایرانی و فینیقی‌ها به تعقیب ینیان‌ها به آن حوالی نزدیک می‌شوند.

هیس تیه چون از حضور سپاه ایران در نزدیکی خود مطلع شد محاصره را رها کرده و به سمت لس بس رفت.

وی در آن منطقه دچار کمبود آذوقه شد و به سوی قاره جهت تامین نیازهایش حرکت کرد. او در آن نقطه با سپاه ایران مواجه شد و بعد از نبردی که شکل گرفت، از سوی هارپاگ فرمانده قوای ایران به اسارت درآمد و تحویل ارتافرن گردید. ارتافرن چون شناخت کاملی از هیس تیه داشت، و می‌دانست که او در صورت زنده ماندن، شورش‌های دیگری را به راه خواهد انداخت، وی را اعدام کرد. با اعدام هیس تیه ناامنی و یاغی‌گری آن مناطق به پایان رسید.

نیروی دریایی ایران بعد از اتمام آن مرحله از جنگ‌ها و آرامشی نسبی در منطقه، زمستان آن سال را در می‌لت سپری کرد و در بهار به طرف جزایر خیوس، لس بس، تنه‌دوس که از اطاعت داریوش خارج شده بودند، حرکت کرد.

این سپاه بعد از حمله به آن جزایر به سرعت همگی را مطیع نمود و با پایان عملیات در خاک ینیان‌ها به سوی هلس پونت رفت. در آن نواحی همه شهرها قبلا به تصرف



قوای ایران درآمده بود. بنابراین ارتش ایران به سوی قاره اروپا حرکت کرد و ولایت خرسونس با شهرهای فراوانش و پرت و قلعه‌ها و استحکامات سواحل تراکیه و سلیبوی و بیزانس و دیگر نواحی آن حدود را تصرف کردند. بیزانس‌ها قبل از رسیدن نیروی دریایی ایران متواری شده و به دریای سیاه رفتند. سپاه ایران بعد از آن به طرف خرسونس هجوم برد و همه شهرهای آن را به جز شهر کاردیا گرفته و مطیع نمود. حاکم خرسونس با مشاهده سپاه ایران، اموال و ثروت خود را در پنج کشتی قرار داد و به سوی آتن فرار کرد. اما در بین راه با حمله‌ی کشتی‌های فینیقی مواجه و متوقف شدند، میل تیاد حاکم خرسونس از این حمله جان سالم به در برد و به آتن رفت، ولی پسرش گرفتار شد و به اسارت نزد داریوش در شوش فرستاده شد. داریوش به او خشم نکرد و مورد لطف قرارش داد. به دستور شاه خانه‌ای در اختیار او قرار گرفت و زنی پارسی هم به او داد که پس از چندی فرزندانش پارسی شدند. این همه لطف و بزرگواری داریوش در حالی بود که پدر این شخص (میل تیاد) پیشنهاد کرده بود، پل دانوب تخریب گردد تا داریوش راه بازگشت نداشته باشد.

با فرو نشاندن شورش در تمام مستعمرات یونانی در آسیای صغیر داریوش اقداماتی اساسی جهت رفاه حال این مستعمره‌نشین‌ها انجام داد. داریوش چون هر از چندگاه با خبر می‌گردید که در این مستعمرات اهالی به جان هم می‌افتند و شهرهای یکدیگر را غارت می‌کنند، و بویی از تمدن و قانون نبرده‌اند، دستور داد تا آرتافرن نمایندگان از یونان‌ها را به سارد بیاورد و آنها را ملزم کند تا با یکدیگر قراردادی منعقد نمایند که از آن به بعد دعوا و درگیری‌های خود را به دیوان داوری ارجاع دهند و خودسرانه عملی صورت ندهند. در دومین اقدام آرتافرن نظام مالیاتی را در خاک یونان‌ها برپا نمود و میزان آن را به همان مقداری که قبلاً نزد یونان‌ها بود قرار داد. یونان‌ها با این اقدام آرامش خاطر به دست آورده و خرسند شدند. داریوش در اقدام دیگر همه فرماندهان سپاه را در آسیای صغیر مرخص نمود تا به محل زندگی خود رفته و استراحت نمایند.

وی طی حکمی مردونیه داماد خود را با اختیار تام به همراه نیروی دریایی و زمینی به آسیای صغیر اعزام کرد. او بعد از رسیدن به کیلیکیه، سوار بر کشتی و از راه دریا به خاک یونان‌ها وارد شد. او به نیروهای زمینی دستور داد خود را به هلس پونت برسانند. مردونیه با رسیدن به هریک از مستعمرات، حکومت را به دستور داریوش از حکام



تحويل می گرفت و حکومت ملی برپا می نمود. با این اقدامات داریوش، رضایت اهالی آن مناطق بیش از هر زمان دیگری دیده می شد. داریوش نمایندگان به شهرهای یونان، که صلح با آنها را برای تامین نظم و امنیت در شهرهای ایونی و تمام آسیای صغیر لازم می دانست، اعزام نمود و اعلام داشت که به اطاعت دولت شاهنشاهی هخامنشی درآیند. بعضی از شهرها به دلیل هراس از درگیری با ارتش ایران، دعوت شاه را قبول نموده و مطیع گردیدند، اما ارتزیا این دعوت را نپذیرفت. آتن و اسپارت نیز با ایجاد شورش و بلوا، فرستادگان شاه را به قتل رساندند و از ترس انتقام شاه و سپاهیان او، با وجود اختلافات دیرینه با یکدیگر متحد شدند.

آتنی های شروور تا آن زمان فتنه های بسیاری در ناامن کردن دولت هخامنشی به وجود آورده بودند. آنها در هر بلوا و شورش دست داشتند و به هر نحو ممکن خیانتی به دولت ایران می نمودند، آتنی ها در شورش مستعمرات یونانی بسیار فعال بودند و در آتش زدن معبد مقدس سارد، نقش اساسی داشتند. این اقدام وحشیانه آنها داریوش را به شدت خشمگین کرد و تصمیم به تنبیه و مطیع کردن آنها نمود.



## جنگ اول ایران و یونان

داریوش بزرگ، بعد از تلاش‌ها و زحمات مردونیه در خلال نبردها، او را به شوش فراخواند و داتیس مادی دیگر سردار خود را جهت حمله به یونان منصوب کرد. داریوش به او دستور داده بود که بعد از گوشمالی آتنی‌ها، سران و مسیبان توطئه‌ها و محرکین آشوب‌ها را نزد او بیاورند.

داتیس همراه سپاه خود با ورود به جلگه آلیانی واقع در کیلیکیه، دستور برپایی اردو را داد. وی از آن محل با کمک نیروی دریایی، سپاهیان و اسبان آنان را به کشتی‌ها سوار کرد و به طرف یونیه حرکت نمود. او به سوی هلس پونت و تراکیه نرفته، راه را تغییر داد و از جزیره‌ای به جزیره دیگر رفت. علت این تغییر مسیر مشخص نیست. اما به نقلی این فرمانده سپاه شاه، به علت گرفتار نشدن در دماغه‌ی آئس و از بین رفتن کشتی‌هایش اقدام به تغییر مسیر نمود.

سپاهیان ایرانی در اولین اقدام خود، جزیره ناکس را گرفته و آن عده از کسانی را که موفق به فرار نشده بودند به اسارت درآوردند. آنها جزیره به جزیره پیش رفتند تا به جزیره‌ی دُلس که معبد مقدس یونانی‌ها در آن جا بود، نزدیک شدند. آن جا به داتیس خبر داده شد که اهالی آن جزیره متواری شده و به ته‌نُس پناه برده‌اند. داتیس که از ماجرای فرار اهالی آگاه شد به طرف رنه رفت و به جارچیان دستور داد که به مردم اعلام کنند، آنان همگی در امان هستند و او طبق دستور شاه، تعرضی به معابد و مردم معتقد به آن نمی‌کند. بازگردید و به زندگی روزمره‌ی خود ادامه دهید. او بعد از آن هدایایی به معبد فرستاد و مقدار فراوانی کُنْدُر در محراب آن مکان سوزانید. پس از آن به سوی اِرتِری به حرکت درآمد.

مردم اِرتِری که از نزدیک شدن قوای ایران باخبر شدند، از آتنی‌ها درخواست کمک کردند. آتنی‌ها نیز چهارهزار نفر به کمک آنها فرستادند. در آن وقت در اِرتِری، گروهی درصدد فرار بودند و گروه دیگری تصمیم به تسلیم شدن به نماینده‌ی شاه ایران را داشتند. چون اوضاع اِرتِری به این حال درآمد نیروهای آتنی به وطن خود بازگشتند. ارتش



ایران نیز به اِرتری وارد شد.

اهالی قصد جنگ نداشتند، اما گروهی از آنان که اصرار به جنگ و دفاع داشتند، پشت دیوارهای شهر با سپاه ایران درگیر شدند. ایرانیان نیز چند روز شهر را محاصره نمودند. اما آن عده از سران اِرتری که مخالف جنگ با شاه ایران بودند، به طرف ایرانیان رفته و شهر را تسلیم کردند. با ورود سپاه ایران به اِرتری، همه عاملین شورش و کسانی که شهر و معبد مقدس سارد را به آتش کشیده بودند و مردم آن را به قتل رسانده بودند، مجازات و بقیه به نزد داریوش کوچ داده شدند.

سپاه ایران بعد از چند روز استراحت در اِرتری به طرف آتن حرکت کرد. آنها در نظر داشتند آتنی‌های شرور را در شهر خود به زانو درآورند، اما با پیشنهاد یکی از فرماندهان، به دشت ماراتن رفتند. علت این تغییر مسیر آن بود که دشت ماراتن برای عملیات سواره نظام ایرانی مکانی بسیار مناسب بود با اِرتری فاصله‌ای نداشت.

## جنگ در ماراتن

خلیج ماراتن دریای باریکی است که به طرف جنوب امتداد یافته و دماغه ای از طرف شمال به درون خلیج مزبور پیش روی کرده است. رو به روی آن، دشت بزرگی به طول نه کیلومتر و عرض دو کیلومتر.

اطراف این خلیج پوشیده از باتلاق‌های عمیق است. ساحل آن نیز از ماسه می‌باشد، ولی باریک است. در طرف غرب تپه‌های سنگی وجود دارد که آن زمان در اشغال یونانیان بود. این جنگ که در گزارش‌های غربیان و دشمنان ایرانیان به جنگ حماسه یونانیان معروف شده و در آن سپاه قدرتمند ایران را شکست خورده و فراری معرفی کرده‌اند، تاکنون با دروغ‌ها و افسانه‌های بسیاری در مدح یونانیان انتشار یافته است. در این باره آنان از هر ابزاری جهت تحقیر ایرانیان و بزرگ نشان دادن خودشان استفاده کرده‌اند. مورخین بی انصاف و دروغ پرداز که متأسفانه خود ما ایرانیان نیز منابع آنها را در این گونه موارد جهت استفاده به کار می‌بریم، تا حدی در این باره غلو کرده‌اند که صدای دیگر مورخین غربی در بعضی موارد درآمده و به نوشتن مطالبی منصفانه‌تر اقدام نموده‌اند.

مورخین اولیه و مغرضین کنونی، درباره‌ی شاهان ایران زمین و ارتش قدرتمند آن شایعات فراوانی ساختند و منتشر کردند. آنها نیروهای ایرانی و تجهیزات آنان را در



مقابله با یونانیان و متحدان آن، اکثراً با ارقام نجومی ذکر کرده و طرف مقابل ایرانیان را تنها افرادی شجاع و مقاوم با تجهیزاتی بسیار مختصر آورده است. این مورخین ذکر نکرده اند که پادشاهان ایرانی در اکثر موارد جهت به ارمغان آوردن تمدن و اندیشه‌های پاک و نو به آن سو حرکت می‌کردند، زمانی که غرب وحشی جز آیین خرافی و کشتار، عمل دیگری را نمی‌شناخت. ولی چنان از تمدن و حکومت مردمی خود در آن ایام با زبان و گفتاری فریبنده حرف می‌زنند که هر خواننده و شنونده‌ای فریب می‌خورد. در جنگ ماراتن بسیاری از تاریخ نویسان از جمله هرودوت ضد ایرانی، قوای سپاه ایرانیان را ششصد هزار نفر و بالاتر ذکر کرده‌اند.

اگر قدری تامل محاسبه شود که این تعداد نیرو چگونه و با چند کشتی و چه آذوقه و پشتیبانی می‌توانسته از آسیا به اروپا رفته و نبرد کند، کذب گفتار افراد ضد ایرانی به روشنی مشخص می‌شود.

سپاه رزمنده و قدرتمند و خط شکن ایرانی در تمام حملات، تنها همان گارد جاویدان بود و جناحی نیز از سکاها و مادی‌ها تشکیل می‌گردید. دیگر افرادی که در اردو و یا منطقه جنگ حضور داشتند، نفعی برای درهم شکستن دشمن نداشته و مسئولیت‌های کشتی‌رانی و تدارکات و دیگر کارها را داشته‌اند و در مجموع تعداد کل رزمندگان سپاه ایران سواره و پیاده اکثراً از هشتاد هزار تا صد هزار تجاوز نمی‌کرده است. آنها بنابر وضعیت و موقعیت جنگی، سپاه به منطقه اعزام می‌کرده و گاهی شمار سپاهیان سی هزار و کمتر نیز بوده است.

لذا در جنگ ماراتن هم تعداد ششصد هزار بسیار مبالغه آمیز است و ایرانیان به همان نفرت همیشگی خود مقابل یونانیان رفتند. در جنگ ماراتن چون یونانیان از حضور سپاه ایران در آن منطقه بسیار وحشت زده شده بودند، اقدام به جنگ ننموده و فقط در تپه‌های سنگی مجاور موضع گرفتند. چند روز ایرانیان به امید حمله دشمن به آنها در آن دشت باقی مانده ولی یونانیان اقدام به حمله نکردند. از نظر فرمانده سپاه ایران، دانیس با وجود گزارش‌های پی در پی هیپ پیاس، که اظهار می‌کرد او در یونان طرفداران فراوانی دارد و می‌تواند بدون جنگ آتن را فتح کند، اقدام به حمله نمی‌نمود و در انتظار درگیر شدن یونانیان با یکدیگر بود.

از سوی دیگر یونانیان در پناه کوه‌ها و صخره‌های سنگی پنهان شده بودند و از نبرد





تن به تن و ظاهر شدن در برابر ایرانیان خودداری می کردند. این امر مانع از آن می شد که تیراندازان حرفه‌ای ایرانی موفق به هدف گرفتن دشمن شوند و می‌بایست نحوه‌ی جنگ را فرمانده سپاه تغییر می‌داد. یونانیان نیز در شور و گفتگو بودند که نبرد را آغاز نمایند و یا مطیع شاه ایران شوند. در همان زمان میل تیاد حاکم سابق جزیره خرسونس که از چنگ قوای ایرانی گریخته و به آتن پناه آورده بود و خود فرماندهی سپاه را داشت، از سستی یونانیان در جنگ با سپاه ایران نگران شد و جهت تحریک آنان به سرداران یونانی گفت: که او با طریقه جنگ ایرانیان آشنا است. آنان دارای تیراندازان بسیار قابل‌هستند و با کمک آنها تا حد امکان از جنگ تن به تن خودداری می‌نمایند. لذا پیشنهاد می‌کنم با هجوم سریع و آنی به نحوی عمل کنیم که آنان از مهارت خود نتوانند استفاده کنند، تا شاید بتوانیم ضرباتی بر سپاهیان‌ش وارد کنیم.

این نظر میل تیاد به شور گذاشته شد و بعد از گفتگوی فراوان، اکثر فرماندهان موافقت خود را با حمله و هجوم همگانی اعلام کردند. آنها غافلگیرانه و با سرعت از تپه‌ها به سوی سپاه ایران هجوم آوردند تا ضربه نهایی را وارد نمایند.

ایرانیان نیز در انتظار نفاق داخلی یونانیان بوده و انتظار حمله از سوی دشمن را نداشتند. داتیس و رزمندگان‌ش با وجودی که مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفته بودند، سریعاً و با فرصتی بسیار کم آرایش گرفته و به مقابله با یونانیان پرداختند.

در این حملات قلب سپاه ایران، قلب سپاه دشمن را شکافت و آن را متلاشی کرد. و یونانیان وحشت‌زده متواری شدند. سپاه قلب ایران نیز به تعقیبشان پرداخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رسانید. اما به دلیل ضعف در جناح‌های چپ و راست که نتوانسته بودند مانند جناح قلب دشمن را متلاشی کنند، مجبور به بازگشت و قطع حمله شدند. استاد مرحوم پیرنیا درباره عقب‌نشستن سپاه ایران می‌نویسد: چه شد که سپاه ایران عقب‌نشست. هرودوت گوید که جناح‌های یونانی غلبه کرده و به کمک جناح قلب رفتند و منجر به شکست ایران شد. بعد از آن سپاه یونان، ایرانیان را تعقیب کرد و آنان به کشتی سوار شده و به دربار رفتند و هفت کشتی به دست یونانیان افتاد. اگر ایرانیان شکست خورده بودند و بی‌نظم فرار می‌کردند، چگونه توانستند به کشتی‌ها سوار شوند؟ آنها یا باید همه کشته شده یا به دریا ریخته باشند. این تعداد نیرو و سوار شدنشان بر کشتی‌ها، آن هم در جایی که بندر دارای اسکله نباشد، کاری نیست که به سرعت



صورت گیرد و زمانی بسیار بیش از آن را نیاز دارد. این کار مستلزم نظم و ترتیب است و قشونی که تحت تعقیب دشمن فاتح فرار می کند، کدام یک از این شرایط را دارد؟ این دروغ پردازی های هرودوت و دیگر مورخین مخالف ایرانی باعث شده که دیگر محققان در نوشتار آنها تردید کنند و چنانچه نی بور می نویسد: نوشته های یونانی ها راجع به جنگ ماراثن و جنگ های دیگر ایران با یونان به شعر و افسانه گویی و داستان سرایی از تاریخ نویسی شبیه تر است. آنتی ها به طور غیر مترقب بهره مندی داشته اند ولی کیفیات را نمی دانیم.

در اصل سپاه ایران تحت هیچ شرایطی شکست نخورده بود. آنها یک عقب نشینی کاملاً عاقلانه انجام داده و علت آن نیز چنین بود که گاردهای جاویدان، در خط شکنی های بی محابا و قدرتمند و حرفه ای در زمان مقابله با دشمن چنان به سرعت و شدت حمله می کردند که دیگر جناح ها و سربازان از آنها عقب می افتادند. جاویدان ها همیشه در قلب حضور داشتند و انتظارشان این بود که دیگر رزمندگان نیز به آنها برسند، اما دیگر نیروهای ایرانی نه مانند گارد جاویدان دوره دیده بودند نه سلاح و تجهیزات کاملی داشتند.

سپاه ایران به جز افراد گارد، سپرهایشان از ترکیبی بید بافته شده بود و سلاح دفاعی مناسبی هم نداشتند. در واقع اصل حمله و تعیین کننده پیروزی و شکست همان گارد جاویدان بود. در هر حال در نبرد ماراثن بعد از متلاشی کردن جناح قلب دشمن توسط افراد گارد و رسیدن جناحین به آنان، جاویدان ها با تجربه و علم جنگی که داشتند، به علت برهم نخوردن تعادل لشکرشان و رسیدن به دیگر جناح های خودی مجبور به عقب گرد شدند. دشمن در حال فرار و تلفات دادن بود و جاویدان ها تنها به علت حفظ نظم دیگر نیروها و در خطر جدی قرار نگرفتن آنان باز گشتند.

نقلی دیگر، از دلایل انتخاب ماراثن برای جنگ از سوی ایرانیان آن بود که نفرت و تجهیزات یونانیان را به آن سو بکشاند و با یک حمله ضربتی از راه دریا آن را تسخیر نماید. مورخین یونانی و دیگر مخالفان ایران در نقل های خود هیچ آماری از اسرای ایرانی نداده و اصولاً حرفی از اسیر شدن ایرانیان بر زبان نیاورده اند. آیا در جنگی که یونانیان به قول هرودوت پیروز و ایرانیان شکست خوردند، نباید هیچ اسیری به دست دشمن بیفتد؟



تعداد نیروهای ایرانی در این نبرد به دستور داریوش محدود بود. چرا که آنان اگر نیرویی بیشتر در دست داشتند به هنگام گرفتاری در دشت ماراتن گروه دیگری را با کشتی‌ها به آتن اعزام می‌کردند و جنگ را با شکست دشمن خاتمه می‌دادند.

در هر صورت دانیس فرمانده ایرانی چون مشاهده کرد در عرض کم میدان جنگ ماراتن، سواره نظام قدرت مانور ندارد، فرمان عقب نشینی داد تا به سرعت نیروهایش برکشتی‌ها سوار شده و به سوی آتن که قوای کمی در آن جا مستقر بود، حمله نمایند.

اما سپاه ایران به جهت اخباری که از شورش در مصر می‌رسید و نگرانی از اتحاد پنهانی بین یونان و مصر و به خطر افتادن کشتی‌ها و سپاه ایران در مدیترانه و دریای سرخ، مجبور به ترک یونان شد. این مسئله باعث گردید تا آتنی‌ها درباره پیروزی در ماراتن که یک اتفاق بیش نبود، شروع به حماسه و داستان‌سرایی و دروغ‌پردازی کنند.

در این حمله مورخین یونانی تلفات ایرانیان را شش هزار و تلفات یونانیان را صد و نود و دو نفر ذکر کرده‌اند. و این نیز از همان طریقه برخوردها نسبت به ایرانیان است. چگونه ممکن است به نقل خود یونانیان با حملات شدید و کوبنده گارد جاویدان که منجر به متلاشی شدن قلب سپاه یونان و فراری شدن آنان گردید، تلفات ایرانیان به این اندازه بالا باشد!

این گونه داستان‌سرایی‌ها و پخش گزارشات دروغ از جانب یونانیان در عهد قدیم و حال حاضر، نشان از قدرت و عظمت شاهنشاهی هخامنشی دارد و گذشته از آن ترس و وحشت غربیان از سپاه ایران زمین.

چنانکه هرودوت می‌نویسد: تنها نام مادی (پارسی) یونانی‌ها را دچار وحشت می‌کرد!



## شورش مصر و فوت داریوش

در ایامی که سپاه ایران در یونان مشغول نبرد بود، مصریان که داریوش را مانند یکی از فرعون‌های خود می‌دانستند به تحریک یونانی‌ها و ایونی‌ها، آماده یک شورش بزرگ گردیدند.

آنها به حمایت فردی خبیثه نام که خود را به خاندان فرعونیان منتسب می‌کرد، برخاسته و از او پیروی کردند. این فرد با وجودی که عرب بود به عنوان فرعون از طرف ملت مصر شناخته شد و حکومت را در دست گرفت. وی به مصریان وعده داده بود که آنها را از زیر سلطه ایرانیان نجات دهد. داریوش نیز جهت سرکوب این شورش نیاز به سپاه خود در یونان داشت. بنابراین وی ضمن دستوری آن سپاهیان را از ماراتن به ایران فراخواند.

داریوش با توجه به گرفتاری‌هایی که در داخل کشور داشت، برنامه‌ریزی جهت سرکوب شورش مصر، و انتقام از آتنی‌ها را به تأخیر انداخت، اما دستور جمع‌آوری تدارکات و تجهیزات جهت حمله به آن دو کشور را داد. با این دستور و اعزام نمایندگان وی به ایالات دیگر جهت تهیه آذوقه و نیروهای جنگی، ایرانیان به هیجان آمده و برای شکست یونانیان، دلاوران فراوانی زیر پرچم داریوش گرد آمدند و سپاه کشور تجدید سازمان شد.

داریوش در همان حال که به سرعت آماده سرکوب مصر و یونان می‌شد، نیاز به تعیین جانشین خود را هم ضروری یافت. وی پسرش خشایارشا را به عنوان ولیعهد معرفی کرد و چندی بعد به علت بیماری، بعد از سی و شش سال سلطنت فوت نمود. این پادشاه با عظمت را بعد از فوت به آرامگاهش در شش کیلومتری شمال تخت جمشید که در زمان خود او ساخته شده بود، انتقال دادند. در سنگ نوشته‌های آرامگاه داریوش نکات بسیار عبرت‌آموزی از زبان وی هنوز بر دیواره‌ها نقش بسته است. وی در یکی از آنها می‌گوید: اهورامزدا چون این سرزمین را آشفته دید، آن را به من ارزانی داشت. مرا شاه کرد. من شاه هستم. به خواست اهورامزدا من این سرزمین را در جای خود نشاندم.



آنچه من گفتم، همان گونه که خواست من بود، آن گونه کردند. اگر می خواهی بدانی که چند و کدام بود کشورهایی که داریوش شاه داشت، پیکرها را ببین که تخت مرا می برند.

آن گاه پی خواهی برد. آن گاه برایت روشن می شود، که نیزه مرد پارسی دور رفته است. آن گاه در خواهی یافت که مرد پارسی، خیلی دور از پارس جنگ کرده و پیروز شده است. داریوش شاه می گوید: آن چه شد، همه را به دستور اهورامزدا کردم.

اهورامزدا مرا یاری کرد، تا هنگامی که کار را کردم. اهورامزدا من و خاندان شاهی ام را و این کشور را از زیان دور بدارد. این را من از اهورامزدا می خواهم. این را اهورامزدا به من بدهد.

ای مرد، فرمان اهورامزدا به دیدت ناپسند نیاید.  
راه راست را ترک نکنی، شورش نکنی.



## شخصیت و خصال داریوش

داریوش پادشاهی بزرگ و با اراده بود. او دارای عقل و درایت فراوانی بود و همین امر او را قدرتمندترین پادشاه هخامنشی بعد از کوروش نمود. او دارای چهره‌ای زیبا و آریایی با پیشانی بلند و بینی راست با قامتی استوار حدود صد و هفتاد و پنج سانتی‌متر بود. بر سرش تاجی قرار داشت و نوار زرینی با گوهرهای بیضی و گل میخ‌ها آن را آراسته بودند. موهای جلوی سر او مجعد بود و سبیلش بسیار مرتب و روبه بالا تاب داده شده بود. ریش مربع شکل و حلقه حلقه شده‌ای نیز داشت. ردای بلندی تمام بدن وی را می‌پوشاند و در پایین کفش‌های بنددار به پا داشت. به گفته استرابون، جغرافی‌دان دوره باستان، داریوش در میان مردمان زیباترین بوده است. او با وجودی که تنها شصت و چهار سال زندگی کرد، اما از سلامت و تندرستی کاملی بهره‌مند بود. وی دوازده پسر و شش دختر داشت.

در فرمانروایی، داریوش فردی قاطع بود. قاطعیت او که در بعضی موارد به خشونت ختم می‌گردید از روی خیرخواهی بود. داریوش سلطنت خود را عطیه‌ای از اهورامزدا می‌دانست و به اینکه خود و خانواده‌اش هرگز به مردم ظلم نکرده و از راه راست منحرف نشده‌اند، افتخار می‌کرد. ایجاد نظم و انضباط او در ارتش و نظام قضایی و اداری موجب امنیت مردم بود و این امنیت در توسعه اقتصاد و کشاورزی بسیار موثر بود. نظارت دقیق و موشکافانه وی در تمام امور کشور، باعث شده بود که خود شاه نیز از هرگونه ضعف اخلاقی و انحرافی دور نگاه داشته شود.

این پادشاه قدرتمند با وجود آنکه در بعضی از موارد ناچار به شدت عمل می‌گردید، اما با مردمی که کشور آنان را فتح می‌نمود رفتاری پدرا نه و ملایم داشت و در مجموع به رحم و مروت بیشتر تمایل داشت.

او در واقع بنیان‌گذار ایران به سبک قانون‌مند و منظم بود. در دوران داریوش دولت ایران به بالاترین حد وسعت خود رسید. او با آن قدرت و عظمت که پادشاهان دیگر را به زانو در می‌آورد و سپاهیان‌ش در شرق و غرب دنیای آن روز به جهان‌گیری مشغول



بودند، هیچ گاه به مردم دیگر مانند یونانیان به دیده تحقیر ننگریست. او فردی جنگاور و عادل بود و به طوری که خودش می‌گوید: در بین پارسیان بهترین سوارکار و تیرانداز بوده است. و برای آنکه کشورش از خطر دشمن و قحطی و دروغ در امان بماند، از اهورامزدا درخواست کمک می‌نمود.

داریوش به شدت با اعمال و رفتار غیر انسانی مبارزه می‌نمود و از دروغ بسیار نفرت داشت. او در یکی از احکام خود به اهالی قرطاجنه دستور می‌دهد از قربانی کردن انسان و خوردن گوشت سگ جداً بپرهیزند و مرده‌های خود را به جای سوزاندن دفن کنند.

داریوش در سنگ نوشته‌ای نظرات و قوانین خود را این گونه اعلام می‌کند: به خواست اهورامزدا، من چنینم که راستی را دوست دارم و از دروغ روی گردانم. دوست ندارم که ناتوانی از حق‌کشی در رنج باشد. هم‌چنین دوست ندارم که به حقوق توانا به سبب کارهای ناتوان آسیب برسد. آن چه را که درست است، من آن را دوست دارم.

من دوست برده‌ی دروغ نیستم. من بدخشم نیستم. حتی وقتی خشم را فرا می‌انگیزاند، آن را فرو می‌نشانم. من سخت بر هوس خود فرمان روا هستم.

این پادشاه با عظمت کردارش نیز مانند گفتارش بود. او در عمل نیز حامی مردم محروم بود. در نظام قانون‌مند وی کودکان نیز از حمایت دولت بهره‌مند می‌شدند و حقوق کارگران بر اساس سن و مهارت آنها پرداخت می‌گردید.

او به خانواده و همسران خود نیز تعلیم داده بود که با تمام توان عدالت را پیشه خود کنند و باید مانند دیگر کارمندان دولت خرج و دخل خود را در نظر گیرند.

داریوش به جهت آنکه دربارش به اسراف و فساد و افراط کاری روی نیاورد، با دقت تمامی مخارج دربار را بررسی و نظارت می‌کرد. در نظام او تامین عدالت عمومی و حمایت از ناتوانان یک اصل اساسی بود.

قانون شکنی به شدت مجازات داشت و درست کاری و وفاداری نیز با پاداش همراه بود.

داریوش در مورد جهان‌داری عادلانه در سنگ نوشته‌اش می‌گوید: تو ای بنده، نیک بدان که هستی، توانایی‌هایت کدام و رفتارت چگونه است. نپندار که زمزمه‌های پنهانی و در گوشی بهترین سخن است. بیشتر به آنی گوش فرا دار که بی‌پرده می‌شنوی. تو ای بنده، بهترین کار را از توانمندان ندان و بیشتر به چیزی بنگر که از ناتوانان سر می‌زند.



## منابع و مأخذ:

- تاریخ ایران باستان. بیرنیا، حسن. تهران، نشر: افسون، ۱۳۸۰، ج ۱.
- کوروش، شاندور، آلبر. مترجم: محمد قاضی. تهران، نشر: زرین، چاپ ششم، ۱۳۷۹.
- ذوالقرنین. عرفان منش، جلیل. تهران، نشر: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۹.
- روزگاران. زرین کوب، عبدالحسین. تهران، نشر: سخن، ۱۳۷۸.
- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ات. اومستد. ترجمه: محمد مقدم. تهران، نشر: امیر کبیر، ۱۳۷۸.
- ایرانویج. فره وش، بهرام. تهران، نشر: دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- از زبان داریوش. ماری کخ، هاید. مترجم: پرویز رجبی. تهران، نشر: کارنگ، ۱۳۷۷.
- داریوش و ایرانیان. هینتس، والتر، مترجم: پرویز رجبی. تهران، نشر: ماهی، ۱۳۸۷.
- داریوش و پارس ها. هینتس، والتر، مترجم: عبدالرحمن صدریه. تهران، نشر: امیر کبیر، ۱۳۸۰.
- امپراطوری ایران. ناردو، دان. مترجم: مرتضی ثاقب فر. تهران، نشر: ققنوس، ۱۳۸۸.